

شهادت نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم^۱

نوربرت نبس*

مهدی لکزایی** و نفسیه شکور***

چکیده

مقاله پیش رو مروری است بر تاریخ سیاسی وقایعی که با آغاز دوره حمیر در سال ۱۱۰ قبل از میلاد اتفاق افتاده است. نویسنده با توجه به کتیبه‌های موجود معتقد است برای هیچ یک از ادوار تاریخ پیش از اسلام در شبه‌جزیره عربستان همانند دهه ۵۲۰، که زمان اوج درگیری حمیر و آکسوم بود، مجموعه‌ای وسیع و متنوع از منابع ادبی و کتیبه‌ای به زبان‌های سریانی، سبایی، و حبشی باستان، که بلافاصله پس از وقوع حوادث نوشته شده باشند، موجود نیست. وی با توجه به این منابع، وقایع سیاسی و حتی دینی رخ داده در ناحیه حمیر را بررسی تاریخی کرده است. همچنین، با توجه به سه نسخه سریانی موجود، واقعه آزار، شکنجه و کشتار مسیحیان نجران در پاییز سال ۵۲۳ را می‌کاود.

کلیدواژه‌ها: حمیر، آکسوم، نجران، مسیحیت، نجاشی، ابرهه، عربستان.

۱. مشخصات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

Norbert Nebes, "The Martyrs of Najrān and the End of the Ḥimyar: on the Political History of South Arabia in the Early Sixth Century", in: *The Qur'ān in Context: Historical and Literary Investigations into the Qur'ānic Milieu*, Edited by: Angelika Neuwirth, Leiden & Boston: Brill, 2010.

بر خود لازم می‌دانیم از زحمات خانم فهیمه زعفرانی در ترجمه اصطلاحات این مقاله و آوانویسی اسامی خاص تشکر و قدردانی کنیم. همچنین به دلیل افزایش حجم این مقاله، بخش منابع حذف شد. خوانندگان می‌توانند به اصل این کتاب رجوع کنند.

*

** استادیار گروه ادیان شرق، دانشگاه ادیان و مذاهب.

*** کارشناس ارشد تاریخ اسلام.

مقدمه^۱

در بهار سال ۵۱۹، یا شاید حتی زودتر در پاییز^۲ پیش از آن، یکی از تجار ادویه از اهالی اسکندریه به نام کاسماس (Cosmas)^۳ در حین سفر به تاپروبن (Taprobane) (سریلانکای امروزی) به بندر قدیمی آدولیس (Adulis) در بخش آفریقایی دریای سرخ رسید و در آنجا اقامتی کوتاه داشت.^۴ در روزگار کاسماس، آدولیس، بر باب‌المنذب نظارت داشت و با مراکز تجاری سواحل آفریقایی جنوبی روابطی نزدیک داشت و تجار از اسکندریه و آیلات (Ailat) بدان رفت و آمد می‌کردند و همین مسئله کاسماس را امیدوار کرد تا از این تجار اطلاعات ارزشمندی برای سفرش به سوی هند کسب کند. اما وی در شرح سفرش، اشاره‌ای به ادویه‌جات یا سایر کالاها نکرده و توجهش بر موضوع زبان‌شناسی باستانی متمرکز بوده است.

بنا به درخواست حاکم آدولیس، وی رونوشت‌هایی از دو کتیبه یونانی تهیه کرد که از آن پس به عنوان لوحه‌های آدولیس (Monumentum Adulitanum) شناخته شدند. این دو کتیبه کشف‌شده، بر ستونی مرمرین نگاشته شده و یک لوح یادبود نیز بدان متصل بود،^۵ این ستون و لوح مذکور در ورودی غربی شهر در مسیر کاروان‌ها به سمت فلات حبشه و آکسوم (Aksum) قرار داشت. نخستین کتیبه که بر لوح یادبود واقع است،^۶ حاوی گزارش نبرد بطلمیوس سوم (Ptolemaios III Euergetes) (۲۲۲-۲۴۶ ق.م.) و بیان اقدامات دریایی وی در بخش آفریقایی دریای سرخ، طی نیمه دوم قرن سوم ق.م. است.^۷ کتیبه دوم هم که به زبان یونانی است و بر خود ستون مرمرین حک شده، تاریخش به دورانی جدیدتر، یعنی دوره پس از مسیح، باز می‌گردد^۸ و شرح عملکردهای یکی از حکام ناشناخته آکسومی است و تا به امروز تنها مدرک مکتوبی است که درباره خیزش حاکم آکسوم و جاه‌طلبی‌هایش در گسترش قلمروش تا قبل از دوران شاه عزانا (Ezana) در نیمه قرن چهارم در دست داریم.^۹

رونوشت‌هایی که کاسماس برای حاکم آدولیس تهیه کرد، برای فردی به نام الاتزبئاس (ذونواس) { Ellatzbaas} در نظر گرفته شده بود که در نزدیکی آکسوم اقامت داشت و همان‌طور که در حاشیه گفتیم در حال آماده‌شدن برای جنگ با حمیریان (Homerite) بود.^{۱۰} این مسئله توجه ما را به جانب دیگر باب‌المنذب، یعنی جنوب عربستان، معطوف می‌کند. اگرچه کاسماس آنها را در حاشیه ذکر می‌کند، اما تمهیدات الاتزبئاس، از آغاز سلسله

شهادی نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۷۹

حوادثی حکایت دارد که به گونه‌ای اساسی دورنمای اوضاع سیاسی ناحیه جنوب غربی عربستان را در مدت‌زمانی بسیار کوتاه دست‌خوش تغییر کرد. این حکایت‌ها شهادی هستند بر انقیاد یمن به وسیله کالب (Kaleb Ella Asbeha)^{۱۱} که از دشمنش، یعنی یوسف، پادشاه ناحیه جنوبی عربستان، شکست خورد و کشته شد و حکومت آکسوم بر بخش‌های بزرگی از جنوب غرب عربستان استقرار یافت. بدین ترتیب، قدرت حمیریان، یعنی همان حمیر مذکور در کتیبه‌های باستانی جنوب عربستان، که بر یمن حکومت داشتند و بر بخش‌های بزرگی از ناحیه مرکزی عربستان برای دو قرن و نیم مسلط بودند، سرانجام به پایان رسید. حقیقت این است که پادشاهی حبشی به نام ابرهه (Abraha) در یمن برخاست که ضمن حفظ عناوین اشرافی سنتی حمیری، تعاریف سیاسی خود را در میان اهالی شهر سبا (Sabea) گسترش داد و به طور کامل از نجاشی (Negus) در آکسوم فاصله گرفت.^{۱۲} اکنون دوران استقلال ناحیه جنوبی عربستان برای همیشه پایان یافته بود و طبقه ممتاز قبیله‌ای بومی بیش از این قادر نبود خود را از سلطه ابرهه رهایی بخشد. به مدت پنجاه سال، یمن تحت سلطه حکومت مسیحی باقی ماند و در دهه‌های بعد، دست‌خوش استیلای ایران ساسانی شد. سرانجام در سال ۶۳۲، لشگریان خلیفه اول، یعنی ابوبکر، بر مساعی دوباره جان‌گرفته قبایل یمنی برای کسب استقلال، مهر پایان زدند^{۱۳} و به این ترتیب یمن بخشی از جهان اسلام شد و به جریان مبارزاتی جامعه اسلامی جوانی پیوست که با هدف فتوحات، از مدینه نشئت می‌گرفت.

بررسی منابع موجود

برای هیچ یک از ادوار تاریخ پیش از اسلام شبه‌جزیره عربستان، همانند دهه ۵۲۰، که زمان اوج درگیری حمیر و آکسوم بود،^{۱۴} مجموعه‌ای وسیع و متنوع از منابع ادبی و کتیبه‌ای، که بلافاصله پس از وقوع حوادث نوشته شده باشند، موجود نیست. علاوه بر اطلاعاتی که پروکوپئوس (Procopius)^{۱۵} عرضه کرده و اشاره مختصری از جانب کاسماس که رهسپار هند بود (Cosmas Indicopleustes) اسناد مهم شامل متون گوناگونی به زبان‌های سریانی، سبایی و حبشی باستان است. مهم‌تر از همه اینکه، باید به روایت «شهادی نجران» اشاره کرد که به صورت سه نسخه سریانی متفاوت باقی مانده است. برای مثال، نامه‌های اول و دوم شمعون الارشمی (Simeon of Beth Arsham) و کتاب حمیریان

اولین منبع برای متن سیره‌گونه یونانی، یعنی «شهادت قدیس آل الحارث و متحدانش در نجران» (Martyrium Sancti Arethae et Sociorum in Civitate Negran) بود.^{۱۶} نجران، که در جنوب غربی عربستان سعودی کنونی در محل اتصال جاده‌های پیشین منطقه کندر به عربستان شرقی و شمال غربی قرار داشت، محل استقرار بزرگ‌ترین جامعه مسیحی حمیری بود. نجران به عنوان پایگاه دریایی حبشیان (Abyssinians) در یمن شمالی به شمار می‌رفت.^{۱۷} همان‌گونه که در هنگام نخستین نفوذ آکسومی‌ها به نواحی جنوبی عربستان نیز، پایگاه دریایی آنها به شمار می‌رفت.^{۱۸} همچنین، علیه همین شهر بود که پادشاه حمیری، یعنی یوسف و متحدانش یا همان رهبران قبیله یزانیید (Yaz'anid) سهمگین‌ترین ضربه‌شان را وارد کردند.

با این حال، درگیری‌های نجران فقط در متون مربوط به «روایت شهدا» منعکس نشده است. بلکه صحت و اعتبار روایات سیره‌گونه به وسیله متون کتیبه‌ای جناح مقابل نیز تأیید شده است. این موضوع به طور خاص از طریق چند کتیبه سنگی در شهر سبا، که سربازان حمیری به دستور افسران عالی‌رتبه شاه در طول محاصره نجران ساخته‌اند، قابل مشاهده است.^{۱۹} البته تمامی اطلاعات این کتیبه‌ها عین هم نیست، چراکه گروه‌های مختلفی آن را نوشته‌اند، و علایق متنوعی را نشان می‌دهد و به سناریوهایی متفاوتی اشاره دارد. اما به طور اساسی منعکس‌کننده ابعاد جدید نبرد است که طی ربع اول قرن ششم در جنوب عربستان رخ داده بود. هرچند، نزاع ممالک درگیر قرون دوم و سوم، یعنی سبا، حمیر و حضرموت، در نقش بازیگران اصلی و نیز حبشیان، که بر زمین‌های پست غربی و حاشیه‌های غربی مناطق مرتفع یمن مرکزی تسلط داشتند، در سطح منطقه‌ای رخ داد، اما باید گفت وضعیت سیاسی دو قرن بعد به مراتب روشن‌تر بود؛ چراکه مشخصه این دو قرن، تقابل میان دو دشمن اصلی، یعنی حبشیان آکسوم و حمیریان ظفار (zafar) است. اگرچه نزاع‌های منطقه‌ای در اواسط دوره سبائیان صرفاً به دلیل منافع منطقه‌ای بود،^{۲۰} ولی درگیری بین حمیر و آکسوم جنبه‌ای جدید و جهانی داشت و نیز کاملاً مشهود بود که در این نزاع، به طور مستقیم، منافع قدرت‌های بزرگ آن زمان، یعنی امپراتوری ایران و امپراتوری روم شرقی، درگیر است. روابط نزدیک آکسوم و امپراتوری روم شرقی به‌خوبی آشکار بود: نخستین روابط ثبت‌شده در دوره دیوکلتیان (Diocletian) صورت گرفته و نیز تصور می‌شود که روابط میان این دو پیش از

شهادی نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۸۱

این زمان آغاز شده باشد.^{۲۱} در واقع، تغییر کیش شاه عزانا [حکمران شهر اکسوم] به مسیحیت، در نیمه دوم از دهه ۳۴۰، از این جهت بود که این رابطه را بر شالوده‌ای جدید قرار دهد.^{۲۲}

ضمناً اشکال متعدد مسکوکات آکسومی به وضوح نشان می‌دهد که نفوذ روم از چندین دهه جلوتر [در این منطقه] وجود داشته است.^{۲۳} همچنین، واضح است که کمک‌های امپراتور بیزانس، یعنی ژوستین اول (۵۱۸-۵۲۷)، فقط شامل مساعدت‌های ایدئولوژیکی وی در خصوص نقشه‌های هجومی پادشاه آکسوم، یعنی کالب، نبوده است.^{۲۴} از این رو به نظر می‌رسد کشتی‌های روم شرقی در بندرگاه‌های دریای سرخ با اجازه ژوستین و بنا به درخواست حبشیان لنگر انداخته^{۲۵} و نیروهای حبشی در هجوم دوم به سال ۵۲۵ تحت فرماندهی شخص کالب به منظور دستیابی به سرزمین عربستان از این کشتی‌ها استفاده کردند.

تصویری هم که از نفوذ ساسانیان در دربار حمیر در ظفار در دست داریم بسیار سطحی و عاری از جزئیات است. ما می‌دانیم که روابط دیپلماتیک بین ساسانیان و حمیریان اندکی پس از بسط و تحکیم حکومت حمیر بر تمامی عربستان جنوبی شروع شد. تقدیم‌نامه‌ای که در معبد بزرگ اوام (Awam) در واحه مآرب (sh31) به دست آمده خبر از بازگشت نمایندگان حمیری از یک مأموریت دیپلماتیک موفق به شهرهای باشکوه تاگریس (Tigris)، سلوکیه (Seleucia) و مدائن (Ctesiphon) در حدود اوایل قرن چهارم می‌دهد.^{۲۶}

در این میان گسترش نفوذ ساسانیان به حوزه هنر در ظفار نیز مطلبی واضح و هویدا است.^{۲۷} البته درباره امکان وجود روابط سیاسی بلندمدت و مستحکم اطلاعاتی در دست نیست؛ به خصوص که درباره دوره فقره بررسی انجام شده در این مجال، منابع سکوت اختیار کرده‌اند. اما آنچه مسلم است نفع معتنابه ساسانیان در ساحل عربی و ورود ایشان به دریای سرخ است. این موضوع به واسطه جریان واقعی حوادث، یعنی زمانی که ایشان در ربع آخر از قرن ششم از سوی پسران ابرهه عهده‌دار نظارت بر یمن شدند، تأیید و تصدیق شده است.^{۲۸}

دست‌یابی حمیر به برتری و تفوق

پیش از آنکه به گفته‌های منابع در باب مهم‌ترین مراحل نزاع بپردازیم، بهتر است به

تاریخ حوادث پیش از آنها نظری بیفکنیم. در حدود سال ۲۷۵، حمیریان مناطق مرتفع جنوبی، که در اطراف پایتخت‌شان، ظفار، تمرکز یافته بودند، درصدد دفاع از خود در برابر قبایل مناطق مرتفع شمالی برآمدند؛ قبایلی که از میان‌شان جانشینان پادشاهان سبا از قرن دوم پس از میلاد به بعد ظهور یافتند.^{۲۹} اندکی بیش از بیست سال بعد، حمیریان بر وادی بزرگ حضرموت و ساحل عربستان جنوبی سیطره یافتند.^{۳۰} مقارن آغاز قرن چهارم شمر یرعش (Shammar Yuhar'ish) تنها حاکم یمن بود و این مطلب در عناوین به کاررفته به وسیله وی نیز مشهود است. پادشاهان حمیر نه تنها خودشان را پادشاه سبا و ریدان (Raydan) (یعنی قصر پادشاهی‌شان در ظفار) بلکه پادشاه قلمروهای تازه فتح‌شده نیز می‌دانستند.^{۳۱} باید گفت دوره پادشاهی‌های در حال جنگ به پایان رسیده و نواحی جنوبی عربستان دوباره به هم پیوسته بودند.^{۳۲}

آغاز کار حمیر هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و به قرن دوم پیش از میلاد باز می‌گردد. در آن زمان زمین‌های حاصل‌خیز واقع در جنوب مناطق مرتفع یمن مرکزی درست پایین ساحل باب‌المنذب، بخشی از ناحیه تحت سلطه پادشاهان قتبان (Qatabanian) بود که در پایتخت‌شان تمنه ('Timna') در وادی بیحان (Bayhan) حکومت می‌کردند. این مطلب را الکساندر اراتوستینس (Alexandrine Librarian Eratosthenes) نیز، در قرن سوم پیش از میلاد، تأیید کرده است.^{۳۳}

مقارن پایان قرن دوم پیش از میلاد، قبایل مناطق مرتفع جنوبی درصدد برآمدند خود را از حاکمیت قتبان رها کنند. از این‌رو، برای تشکیل اتحاد حمیری به هم پیوستند و از اواسط قرن اول پس از میلاد این اتحاد، عامل مهمی در نبرد همواره متغیر قدرت، در جنوب عربستان شد. تنها مدرک مکتوبی که از ایشان در دست است کتیبه‌های سنگی‌ای است که برخلاف انتظار به زبان اندک اصلاح‌شده سبائیان است، نه به زبان قتبانی.^{۳۴} این کتیبه‌ها ابداع مهمی را آشکار می‌کنند که کمک بزرگی برای احیای وقایع‌نگاری دوره بعد بوده است. برخلاف آن دسته از کتیبه‌هایی که به دیگر زبان‌های ناحیه جنوبی عربستان و به‌ویژه آنهایی که به زبان سبائیان نوشته شده، کتیبه‌های حمیری «سال‌ها» را به صورت قطعی بیان کرده‌اند. روایات سریانی درباره شهدای نجران (که ما بعداً بدان‌ها باز خواهیم گشت) نقش تعیین‌کننده‌ای در تاریخ‌گذاری این سال‌ها در چارچوب تقویم مسیحیت بازی می‌کنند.

شهدای نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۸۳

از ظفار به عنوان پایتخت، برای اولین بار در تاریخ طبیعی پلینیوس (Pliny) نام برده شده^{۳۵} و همچنین در کتابی دیگر با عنوان *راهنمای دریای اریتره* (Periplus maris Erythraei)، که اواسط قرن اول میلادی نویسنده‌ای گمنام آن را نگاشته، ذکری از این شهر به میان آمده است. نام این کتاب *راهنمای دریای اریتره* است که ظاهراً کلان‌شهری در فاصله ۹ روز از شهر صعوه (sawa) در معافیر (ma'afir) (الحجریه امروزی) بوده است.^{۳۶} وقتی از جاده اصلی کنونی، که جنوب را به عدن متصل می‌کند، پس از یریم (Yarim) به سمت شرق، به سرزمین حاصل خیز ظفار می‌رسیم، با پشت سر گذاشتن صرفاً چند کیلومتر خود شهر هویدا است که بر سه برآمدگی آتشفشانی و بر ارتفاع ۲۸۳۰ متر از سطح دریا ساخته شده است. گرچه مسافران اروپایی نخستین بار در ظفار کتیبه‌های موجود در جنوب عربستان باستان را ثبت کردند،^{۳۷} اما در اینجا به تازگی تحقیقات باستان‌شناسی آغاز شده است. در واقع، از سال ۱۹۹۸، نُه فصل حفاری به سرپرستی باستان‌شناسی به نام پل یوله (Paul Yule) انجام شده که بر استقرار نقشه‌برداری از ۱۱۰ هکتار منطقه شهری^{۳۸} و حفاری بناهای سنگی تاریخی متمرکز بوده است.^{۳۹}

در عین حال، حتی طبق یافته‌های دیگر نیز، می‌توان گفت نسبت به مآرب کتیبه‌های کمتری در ظفار وجود دارد و احتمالاً کاوش‌های آینده این مسئله را اثبات خواهد کرد. بر اساس بررسی‌های جدیدتر، این واقعیت به ما اجازه می‌دهد تا به نتایج مهم و چشمگیری دست یابیم. کتیبه‌های مشهور ظفار بیشتر کتیبه‌هایی هستند که به دوران پس از مسیحیت تعلق دارند. آنها درباره ساخت استحکامات، خانه‌ها و همچنین برپایی ساختمان‌های سلطنتی توضیح می‌دهند. برای نمونه از کاخ ریدان، نخستین بار در تقدیم‌نامه یاسر یهنم (Yasirum Yuhan'im) و پسرش شمر یرعش (Shammar Yuhari'ish) نام برده شده است.^{۴۰} سه کتیبه مشابه از کاخ‌هایی به نام‌های گلنوم (Kallanum)، شوحطان (Shawhatan) و هرگب (Hargab) به دست آمده که آنها را هم، طی سال‌های ۳۸۳ و ۴۶۲، پادشاهان حمیری، یعنی کرب (Malkikarib) و پسرانش^{۴۱} و شرحبیل یعفر^{۴۲} نوشته‌اند.

نکته مهم درباره این یافته‌ها آن است که کتیبه‌های تقدیمی در ظفار همانند کتیبه‌هایی است که به‌وفور در سایر مناطق جنوبی عربستان یافت می‌شود. می‌دانیم حتی پس از آنکه شمر یرعش پادشاهی را یکپارچه کرد، پادشاهان حمیری به ثبت

خودتعریف‌های سیاسی‌شان، نه تنها در کتیبه‌ها بلکه به صورت تقدیم‌نامه‌ها، ادامه دادند. اما به هر حال، در ظفار پادشاهان صرفاً تا حد ادای احترام به خدایان محلی‌ای که ستایش می‌شوند پیش رفته‌اند؛ خدایانی چون سیمید (Simyada)، وگل (Wagal) و دیگران. از سوی دیگر، در مآرب، پادشاهان همچنان به قراردادن تقدیم‌نامه‌هایشان در حرم مرکزی خدای اصلی سبائیان، یعنی إلمقه (Almaqah) [خدای ماه] ادامه دادند.

توضیح این مسئله بسیار ساده است. در واقع، از اهمیت مآرب به عنوان مرکزی سیاسی، که نماد سده‌ها حکومت سبائیان بر آن بود، چیزی کاسته نشده بود. پادشاهان حمیری با قراردادن تقدیم‌نامه‌هایشان در معبد اوام واقع در مآرب در پی جای‌گیری در این سنت و بدین طریق کسب مشروعیت لازم برای حکومت بودند.

یکتاپرستی حمیری

تقدیم‌نامه‌های حمیری در طول چندین دهه در معبد اوام قرار داده شده است. اما در دهه ۳۸۰ شکیلی از عبادت، که بیانگر تغییری بنیادی بود، نه تنها در مآرب و ظفار، بلکه در سراسر عربستان جنوبی مشاهده شد. در ظرف زمانی نسبتاً کوتاهی معابد باشکوه خدایان عربستان ناپدید شد و وقوفات برای ایشان قطع گردید و مردم، معابد و حتی معبد عظیم اوام را ترک گفتند. کتیبه‌ها، دیگر خدایان ستاره‌ای باستان، مانند شمس، ایشثار (Athtar) و إلمقه را خطاب قرار نمی‌دادند، بلکه مخاطبشان خدای واحدی که بود «خداوند بهشت یا خداوند آسمان و زمین»، یا «رحمانان» (Rahmanan) خوانده می‌شد.^{۴۳} دانشمندان به بحث در این باره مشغول‌اند که آیا این توحید حمیری، دست‌کم در دهه‌های نخستین، تحت تأثیر مسیحیت یا یهودیت بوده یا بر سیاستی مستقل قرار داشته، یا حتی بر شالوده‌ای الهی به شکل برخی انواع رحمانیت حمیری متکی بوده است.^{۴۴} این حقیقت که مسیحیت دست‌کم برای سال‌های نخستین پس از گرایش پادشاهان حمیری به یکتاپرستی، به عنوان پس‌زمینه فرض گرفته شده، تا حد زیادی ناشی از روایت مطرح در کتابی به نام تاریخ کلیسا، نوشته فیلوستورگیوس (Philostorgios) است. طبق این روایت، کنستانتیوس دوم (Constantius II) (۳۳۷-۳۶۱) فردی هندی به نام تئوفیلوس (Theophilos)^{۴۵} را به دربار حمیر در ظفار فرستاد و وی مدتی را در آنجا سپری کرد. در این مدت، که در اوایل دهه ۳۴۰ بود، وی موفق به تغییر کیش پادشاه و

همچنین کسب اجازه از وی برای ساخت کلیسا در سه محل جداگانه در یمن شد.^{۴۶} به هر حال، روایت مذکور، هویت این پادشاه حمیری را مشخص نکرده است و در کتیبه‌های توحیدمحور موجود از این دوره نخستین، که می‌توانند گواهانی بر تغییر کیش پادشاه به دست دهند، نیز هویت پادشاه معلوم نیست.^{۴۷}

درست نقطه مقابل نظر بالا، وجود عواملی سبب طرفداری از این نظر شده که توحید حمیری از ابتدا نزدیک به توحید یهودی بوده است. نخستین نشانه در این خصوص از خود نام «رحمانان» برمی‌آید. اگرچه واژه «رحمانا» هم در زبان سریانی - آرامی (مسیحیت) و هم در زبان یهودی - آرامی به معنای بخشایشگر است، اما فقط در زبان یهودی - آرامی است که به عنوان صفتی الهی مطرح است.^{۴۸} پس این فرض که حمیر، واژه «رحمانان» و پس‌زمینه الهی - فکری مربوط به آن را از زبان یهودی - آرامی اخذ کرده، نه از زبان سریانی - مسیحی، دور از ذهن و نامعقول نمی‌نماید.^{۴۹} در حقیقت، درست است که در عرف ناحیه جنوبی عربستان، واژه «رحمانان» برای اشاره به خدای مسیحیت نیز استفاده می‌شده اما تمامی شواهد مربوط به این مسئله، به زمان پس از هجوم حبشیان و شکست شاه حمیر، یعنی یوسف، باز می‌گردد. بدین معنا که کتیبه‌های کشف‌شده شاه حبشی در یمن، یعنی ابرهه، با چنین عبارتی آغاز شده‌اند: «با یاری رحمانان و مسیحش»، که در برخی مواقع با تثلیث ادامه یافته است: «به یاری رحمانان، مسیحش و روح القدس».^{۵۰} اینکه در زمان ابرهه واژه «رحمانان» برای اشاره به خدای مسیحیت استفاده شده به هر حال این احتمال را برمی‌انگیزد که این واژه برای مسیحیان در ناحیه جنوبی عربستان پیش از هجوم حبشیان نیز آشنا و مأنوس بوده است.^{۵۱}

بر اساس بررسی منظم و قاعده‌مند ایمان مبتنی بر توحید نقش‌بسته در کتیبه‌های قرون چهارم و پنجم، دو گروه اصلی از متون قابل تشخیص هستند. اولین گروه شامل کتیبه‌هایی است که نمی‌توان آنها را به‌وضوح با یکی از دو مذهب اصلی یکی گرفت و در ضمن هیچ یک از معانی خاص مسیحیت یا یهودیت، به جز نام رحمانان و واژه‌هایی چون «خداوند آسمان (و زمین)»، در آنها مشاهده نمی‌شود. نکته مهم اینکه تمام بیانیه‌های پادشاهان حمیری ریشه در دوره‌ای دارند که به این توحیدگرایی مربوط است.^{۵۲} دومین گروه، که به‌طور چشمگیری کوچک‌تر است، شامل کتیبه‌هایی می‌شود که یهودیان جنوب عربستان ساخته‌اند. بر این اساس، کتیبه‌ای از ظفار، که تاریخ آن به

ربع آخر قرن چهارم باز می‌گردد، حکایت از این دارد که چطور «شهروندی عادی» به نام یهودا یگاف (Yehuda Yakkaf) خانه‌اش را به یاری خداوند آسمان و زمین بنا داشته است. نه تنها نام سازنده نشان می‌دهد این عبارت صرفاً به خدای یهود اشاره دارد بلکه این حقیقت که این موضوع، طلب کمک و یاری بنی‌اسرائیل را در بر می‌گیرد، نیز نشانگر آن است.^{۵۳} همان‌طور که از مثال بالا برمی‌آید می‌توان گفت متون سبایی با پس‌زمینه یهودی، به طور واضح و روشن، تاریخی کهن دارند؛ در حالی که گواهی متونی که شامل عبارتی مسیحی باشند وجود ندارد. بنابراین، اواخر قرن چهارم، جنوب عربستان محل اقامت و سکونت جوامع یهودی بوده^{۵۴} و قبایل این منطقه به یهودیت ایمان آورده‌اند.^{۵۵} چنانچه بخواهیم طبق گواهی کتاب تاریخ کلیسای فیلوستورگیوس نظر دهیم باید اذعان داشت که یهودیت حتی زودتر از آن تاریخ در این مکان استقرار یافته است.^{۵۶} بر اساس این یافته‌ها بسیار محتمل است که (و این نظر متداول است) توحید حمیری آنچنان که از کتیبه‌های حاکمان برمی‌آید در ابتدا بیشتر تحت تأثیر یهودیت بوده تا مسیحیت.^{۵۷}

این احتمال به واسطه وجود عواملی سیاسی در نقطه مقابل باب‌المنذب، یعنی در آفریقا، تقویت شده است. عزانا، شاه آکسوم، که عناوینش شاهد بر ادعای وی در خصوص قلمروهای جنوبی عربستان، یعنی سبأ و حمیر است، در اواخر دهه ۳۴۰ به آیین مسیحیت گرایید. همان‌طور که از تعریف‌های منقوش بر مسکوکات و کتیبه‌هایش پیدا است، او به صراحت و آشکارا به مسیحیت گرویده است. یکی از کتیبه‌های مربوط به پس از گرایش وی به مسیحیت، او را «خادم مسیح» می‌خواند^{۵۸} و مسکوکات دوره وی نمادهای مسیحیت را نمایش می‌دهند.^{۵۹} بنابراین، کشف این مطلب که حمیر اندکی بعد به شکل دیگری از توحید تمایل یافته کاملاً قابل فهم است، چراکه حمیر فقط به عنوان نوعی اقدام متقابل ایدئولوژیک در برابر رقبای دیرینه‌اش در آکسوم و با هدف قطع تأثیر امپراتوری روم شرقی در منطقه، چنین کرد. درباره حادثه دیگری در این زمینه اطلاعات دیگری نیز وجود دارد که از منبعی به زبان حبشی باستان به دست آمده و نزدیکی عمیقی با اوضاع جنوب عربستان دارد و این مطلب نشان می‌دهد که از عرف نواحی جنوبی عربستان نشئت گرفته است.^{۶۰} طبق این منبع، در زمان یکی از شاهان حمیر، یعنی شرحبیل یگاف (Shurahbi'il Yakkaf) (ذکرشده در کتیبه‌ای در ظفار به

شهادی نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۸۷

تاریخ ۴۷۲^{۶۱}) کشیشی مسیحی به نام ازغیر (Azqir) به تبلیغ دین خود در نجران پرداخت و به همین دلیل، اشراف محلی حمیر، وی را دستگیر کردند و برای محاکمه به دربار سلطنتی فرستادند. گفته شده که در ظفار وی با دانشمندان یهود و همچنین با پادشاه وارد مناظره شد که متعاقب آن به نجران بازگردانده شد تا اعدام شود.

البته به سختی می توان اعمال پادشاه حمیری را ابراز همدردی با مسیحیان تلقی کرد. به هر حال، صحبت از آزار و اذیت تمام عیار مسیحیان نیز در این دوره اشتباه خواهد بود. بدون شک نزاع هایی که بیست سال بعد، یعنی در دهه ۵۲۰ رخ داد، کاملاً متفاوت بود. چون یوسف با شیوه‌ای اصولی مسیحیان و حامیان حبشی ایشان را در ظفار، نجران، مآرب، تهامه، سرزمین‌های مسطح و پست غربی و در حضرموت سرکوب کرد. با این همه، این نزاع نمی تواند فقط در چارچوب رقابت بین مسیحیان و یهودیان ساکن در جنوب عربستان توضیح داده شود. مسئله‌ای که باید به آن توجه کرد این است که وضعیت سیاسی داخلی در آغاز قرن ششم و از زمان حکومت شرحبیل یکاف اساساً تغییر کرده بود.

جهت‌گیری معدیکرب هم‌سو با روم شرقی

اگرچه اطلاعات به دست آمده از منابع به صورت تفصیلی و با جزئیات نیست، اما پیام این اطلاعات با توجه به شواهد پیشرفت‌های بعدی، یعنی ایجاد روابط حسنه بین حمیر و ظفار از یک سو و آکسوم و حامیان روم شرقی‌شان از سوی دیگر نسبتاً واضح است. این پیشرفت‌ها در اوایل قرن ششم صورت گرفت. سیاست‌های معدیکرب یعفور (Ma'dikarib Ya'fur)، پادشاه پیش از یوسف،^{۶۲} به نحو چشمگیری هم‌سو و مطابق با روم شرقی بود. شاهد موثق این مدعا، کتیبه‌ای سنگی است که در حدود هزار کیلومتری شمال ظفار، در مرکز عربستان، کشف شده است. به گواهی این کتیبه، معدیکرب علیه قبایل بدوی متمرّد نبرد کرد.^{۶۳} باید گفت این اطلاعات فی‌نفسه شگفت‌آور نیست؛ چراکه روشن می‌کند چنین نبردهایی از آغاز قرن پنجم جزئی از سیاست حمیریان بوده است؛^{۶۴} اما آنچه در این مجال، مهم و منحصر به فرد به نظر می‌رسد این حقیقت است که پادشاه حمیری علیه حاکم لخمید (lakhmid)، یعنی منذیر سوم (Mundhir III)، که متحدی ایرانی بود، وارد جنگ شد و نیروهای کمکی بدوی حامیان امپراتوری روم شرقی، از وی حمایت کردند.

نقل قولی کوتاه از روایات سریانی شهدا به این نکته مربوط می‌شود. چندین سال بعد در دومین نامه شمعون الارشام، که حکایتگر آزار، شکنجه و شهادت مسیحیان نجران است، از زنی مسیحی به نام روحم (Ruhm) سخن به میان آمده و گفته شده که این زن از خانواده‌های طراز اول نجران بوده و به معدیکرب، وقتی وی در سختی بوده، مبلغی معادل ۱۲۰۰۰ دینار قرض داده و بعدها از این بدهی به سبب ناتوانی معدیکرب در پرداخت آن چشم پوشیده است.^{۶۵} این گرایش آشکار به روم شرقی از جانب آخرین پادشاه حمیری پیش از یوسف، نمی‌تواند تصادفی باشد.^{۶۶} منابع در این خصوص اطلاعاتی ناقص و فقط در این حد به دست می‌دهند که این گرایش ممکن است ساخته و پرداخته روم شرقی، اکسوم تحت‌الحمایه روم شرقی، و ابزاری باشد که ایشان احیاناً به کار برده‌اند. همچنین، این فرض مطرح است که منافع روم شرقی در حمیر در آن زمان بیشتر بر قبایل تحت‌الحمایه‌اش، واقع در مرکز عربستان، متمرکز بوده تا بر بندرگاه‌هایی در جنوب عربستان؛ چراکه امپراتوری روم شرقی به منظور مقابله با قبایل واقع در شمال شرق و مرکز عربستان، که به نفع ایران می‌جنگیدند، در صدد جذب این قبایل بوده است. به هر حال، بر اساس منابع رایج موجود، نمی‌توان فهمید که آیا نفوذ روم شرقی آن قدر گسترده بوده است که به واسطه آن معدیکرب، یعنی شاه پیش از یوسف، در زمان نخستین هجوم حبشه، که احتمالاً حدود سال ۵۱۹ صورت گرفته، بر تخت نشسته باشد.^{۶۷} ولی می‌توان یقین داشت که در حدود همین زمان نخستین نفوذ حبشیان به جنوب عربستان صورت پذیرفت^{۶۸} و همین نفوذ سبب شد معدیکرب به طور قطعی سیاستی هم‌راستا با روم شرقی را دنبال کند. در این خصوص باید گفت سیاست دربار حمیر، که هم‌سو با سیاست روم شرقی بود، به مذاق تعدادی از متحدان قبیله‌ای قدرتمند در جنوب عربستان خوش نیامد و حرکت مخالف عظیمی را از جانب ایشان رقم زد. این حرکت مخالف نه از سوی احزاب دربار حمیر در ظفار و نه از جانب قبایل مناطق مرتفع در مرکز یمن حمایت نشد، اما یزانیان از آن حمایت کردند. قبیله یزانی در مناطقی دوردست در جنوب شرق منطقه مرکزی حمیر ساکن بودند^{۶۹} و قلمروشان شامل مناطق مرتفع مرکزی در غرب تا حاشیه‌های غربی فلات حضرموت و ساحل شهر بندری و باستانی قانا (Qana) می‌شد. بانو غدانیم (Banu Gadanim) یزانی را از مآرب و غیمان (Ghayman)، از منطقه شرقی صنعا (Sanaa) حمایت می‌کرد؛ و به بیان دیگر،

شهادی نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۸۹

تحت الحمايه طوایف سابقاً قدرتمند سبائیان و اتحادیه‌های قبیله‌ای بود که مدت‌زمانی طولانی از ایفای نقشی مهم تحت حکومت حمیر دست کشیده بودند.^{۷۰}

یوسف ذونواس و بکلاش ضد مسیحی

شخص اصلی در این درگیری، که حرکت مخالف یزاید را رهبری می‌کرد، شاه یوسف بود که در عرف عرب به ذونواس (nuwas dhu) معروف است.^{۷۱} درباره یوسف، به عنوان یک شخصیت، منابع ادبی اطلاعات تاریخی چندانی در اختیار نمی‌گذارند. اسناد سریانی و یونانی، که درباره شهدا نوشته شده‌اند، وی را شخص نیکی توصیف نکرده‌اند.^{۷۲} ولی نویسندگان عرب دوره‌های بعد از او توصیفی بهتر و نیکوتر داشته‌اند. از آنجایی که یوسف عامل تشکیل مقاومت محلی علیه اشغالگران حبشی بود یکی از عناصر ملی برجسته تلقی، و در عرف عرب مقبول شده است.^{۷۳} اطلاعات موثق درباره وی به عنوان شخصیتی تاریخی از سه کتیبه ذکر شده در بالا دست یافتنی است،^{۷۴} این سه کتیبه را یکی از فرماندهان وی در طول محاصره نجران نوشته است.

پیش از هر چیز، نام یوسف و عناوین وی بیانگر برنامه‌ای سیاسی است: «شاه یوسف اشعر یثیر (Yusuf As'ar Yath'ar)، شاه همه قبایل».^{۷۵} نامش بدون فامیل بیان شده که غیر معمول است، اما با دو لقب همراه است که احتمالاً بدین معانی هستند: «او کسی است که انتقام می‌گیرد» و «او کسی است که باقی می‌ماند». هر دو تعبیر ظاهراً به اتفاقات پیش‌تر اشاره دارند و احتمالاً به درگیری‌های بین یوسف و پیروانش با حبشیان در طی نخستین هجوم ایشان (هجوم حبشیان) باز می‌گردد.^{۷۶} خود نام یوسف معانی ضمنی واضحی نیز دارد؛ این نام در جنوب عربستان باستان غیر معمول و نادر بوده^{۷۷} و باید از زبان عبرانی گرفته شده باشد^{۷۸} و بنابراین حکم نشانه سیاسی قطعی و روشنی را در حمایت از توحید یهودی دارد.^{۷۹} عناوین سلطنتی‌ای که کتیبه‌ها به یوسف منسوب می‌دارند نیز از مجموعه لغات باستانی فاصله دارد. در واقع برخلاف عناوین طولانی‌ای که پادشاهان حمیری از دوران ابوکرب اسعد (Abukarib As'ad) به کار می‌بردند، یعنی عناوینی چون «پادشاه سبأ و ذوریدان، پادشاه حضرموت و یمنات (Yamnat) و پادشاه اعراب سرزمین‌های مرتفع و پست»، عنوان یوسف بسیار ساده است؛ «پادشاه تمامی

قبایل». ^{۸۰} به همین دلیل و احتمالاً طبق برخی دلایل موجه، این نظر مطرح شده که جلوس وی بر تخت سلطنت مشروع نبوده است. اینکه آیا روایت عرب مبنی بر اعمال خشونت از سوی یوسف در عزل پادشاه پیش از خودش، یعنی معدیکرب، درست است یا نه، ^{۸۱} پرسشی است که پاسخ به آن با توجه به مطالب به دست آمده از منابع موجود، ممکن نیست. ^{۸۲}

گفتنی است نخستین نبردهای یوسف علیه حبشیان در ظفار صورت گرفت. او در آنجا کلیسا را به آتش کشید، و کشیشان و نظامیان محافظ ایشان را کشت. سپس متوجه سرزمین‌های پست ساحلی غرب تهامه گردید و با واحدهای حبشی مستقر در آنجا و قبایل مسیحی متحد با ایشان وارد جنگ شد. وی کلیسای شهر ساحلی المخا (al-Mukha) را سوزاند و با خاک یکسان کرد و به حرکت خود در امتداد ساحل ادامه داد تا به قلعه مدابان (Maddaban) (mdbn) رسید، جایی که امروزه با نام باب‌المنذب شناخته می‌شود. در آنجا وی به منظور جلوگیری از ورود قریب‌الوقوع کشتی‌های حبشی، بندرگاه را با زنجیر مسدود کرد؛ یوسف خود در مدابان منتظر هجوم ناوگان تحت رهبری کالب ماند، و یکی از فرماندهانش به نام شرحیل یقبول (Sharah'il Yaqbul) را به نجران فرستاد تا مسیر کاروانی را مسدود کند، که به شمال شرق شهری که به قریه الفاو (Qaryat al-faw) و شرق عربستان می‌رسید، و بدین ترتیب بتواند بر شهر فشار اقتصادی تحمیل کند. این عملیات خصمانه بین سال‌های ۵۲۲ و ۵۲۳ واقع شد و تقریباً ۱۳ ماه به طول انجامید. تمامی این اطلاعات از سه کتیبه تاریخدار به دست آمده که شرحیل یقبول در مکانی قابل رؤیت در مسیر تردد کاروان‌ها به شرق عربستان، یعنی در حدود ۹۰ تا ۱۳۰ کیلومتری شمال شرقی نجران، قرار داده است. ^{۸۳}

وقایع نجران

کتیبه‌های مذکور آخرین منابع کتیبه‌ای حمیری هستند که در اختیار داریم، و به همین دلیل برای مطالب مرتبط با وقایعی که متعاقباً در نجران و اطراف آن رخ داده است چاره‌ای جز تکیه بر منابع مسیحی نداریم. در کنار نسخه یونانی شهادت قدیس اریتاس و کتاب حمیریان، که به سریانی نوشته شده، ^{۸۴} مهم‌ترین این منابع مسیحی دو نامه به زبان سریانی است نوشته شمعون الارشام از بین‌النهرین، که اسقفی معتقد به تک‌ذاتی

شهدای نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۹۱

بودن مسیح بوده است.^{۸۵} هر دوی این نامه‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند؛ چراکه حاوی گزارش‌هایی هستند که ظاهراً نزدیک به زمان وقوع حوادث در نجران نوشته شده‌اند.^{۸۶} در ضمن، هر دو نامه تاریخدار است و لذا امکان تعیین تاریخ‌های قطعی محدوده زمانی وقوع حوادث را فراهم می‌آورد و بدین ترتیب می‌توان گاه‌شماری از وقایع نجران و همین‌طور حوادث پیش از آنها فراهم کرد.^{۸۷}

آنچنان که از تاریخ‌های بیان‌شده در کتیبه‌های سنگی برمی‌آید، آزار، شکنجه و کشتار مسیحیان نجران در پاییز سال ۵۲۳ رخ داده و مسدودکردن مسیر کاروانی به شمال شرق نیز چند ماه زودتر در ژوئن یا جولای آغاز شده است.^{۸۸}

تا آنجا که به وقایع نجران مرتبط است، از دومین نامه می‌توان دریافت که سرانجام پس از محاصره‌ای طولانی، یوسف [ذونواس] به نجران رسیده و این پیشنهاد را مطرح کرده است که چنانچه مسیحیان، شهر را به او تسلیم کنند، سلامت ایشان را تضمین خواهد کرد. آنچه در این گزارش مهم است سوگند پادشاه به تورات، لوح قانون و صندوقچه عهد، آن هم در حضور خاخامی از طبریا (Tiberias) است. شهروندان نجران تسلیم شدند، اما یوسف سوگندش را شکست و پس از استیلا بر حدود سیصد مسیحی برجسته و مهم، دستور داد استخوان‌های اسقف‌های مدفون در نجران را از خاک درآوردند و در کلیسا جمع کردند و سپس استخوان‌ها، مردم و کشیشان را با یکدیگر در کلیسا آتش زدند و سوزاندند.^{۸۹} نامه با گزارش‌هایی از شهادت‌های جمعی و فردی مؤمنان برجسته از تمامی طبقات و تمامی سنین ادامه می‌یابد و در این میان تعداد معتنابهی از شاهدان زن نیز دیده می‌شوند. با توجه به سیاق ادبی [این نامه‌ها] باید صحت تاریخی گزارش موشکافانه بررسی شود، چراکه به طور حیرت‌انگیزی به وضعیت، مکان‌نگاری (توپوگرافی) و علم‌اللغات در جنوب عربستان شباهت دارد^{۹۰} و لذا نمی‌توان صحت و اعتبار آن را پیشاپیش غیرمحمتمل دانست. در شرح اریتاس (Arethas) یا همان حارث بن کعب در عربی، چنین بیان شده که پیش از یوسف رهبر بوده و مفتخر است که همواره بر روی پای خویش ایستاده و نیز یکی از بستگان یوسف را در نبرد تن به تن کشته است؛ البته به‌سختی می‌توان این شرح را منسوب به مسیحی پرهیزگار دانست که مشتاقانه در انتظار شهادت بوده و از خدا برای آزاردهندگان طلب بخشایش کرده است.

همین شخص، یعنی حارث، در گزارشش ادامه می‌دهد که ترجیح می‌داده با شاه حمیر و پیروانش شمشیر به دست مواجه شود، اما دوستان مسیحی‌اش دروازه‌ها را بسته‌اند و به وی اجازه خروج نداده‌اند. وضعیتی که این تصویر نشان می‌دهد بیشتر با شیخ قبيله عرب باستان مطابقت دارد؛ فردی که کمال افتخارش در چنین موقعیتی جان دادن در حین جنگ بوده است.

گفتار حارث، که به اختصار از گزارش داده‌شده در دومین نامه سریانی شمعون مطرح شد^{۹۱} چند نتیجه محتاطانه را در خصوص سیاست‌های داخلی نجران و وضعیت مسیحیان نجران به دست می‌دهد. یک نتیجه این است که نجران به طور کلی یا حتی پیش از اقتدارش مسیحی نبوده، بلکه کمابیش محلی برای سکونت جامعه‌ای بزرگ از مسیحیان بوده است. همچنین، این مطلب از تعداد شهدایی مشخص می‌شود که شمعون تعداد آنها را معادل ۲۰۰۰ نفر بیان کرده است.^{۹۲} حتی اگر این گزارش اغراق‌آمیز هم باشد، این تعداد معادل بخشی از جمعیت شهر و آبادی در آن زمان به شمار می‌رود. با تأملی دوباره این حقیقت نمایان می‌شود که اگر واقعاً وارد کردن ضربه‌ای مهلک بر آبادی مد نظر بوده مسدودسازی جاده‌های کاروانی به شرق عربستان در فاصله‌ای حدود ۹۰ کیلومتر یا بیشتر هیچ مفهومی نداشته است. البته در توضیح این مسئله می‌توان این احتمال را مطرح کرد که این موضوع نوعی نمایش قدرت جدی برای شهروندان صاحب نفوذ، اعم از مسیحی و غیرمسیحی، بوده تا بفهمند که به‌سادگی و در هر زمانی به واسطه قطع جاده‌های تجاری دچار آسیب اقتصادی می‌شوند. منطق نهفته در پس این تحریم احتمالاً تلاش برای تحریک ساکنان غیرمسیحی نجران علیه مسیحیان آن بوده است.

در نتیجه چنانچه ما به غلبه مسیحیت در نجران نظر افکنیم، درمی‌یابیم که تاریخی بسیار کوتاه‌تر از آن چیزی دارد که از جایگاه خاص نجران در میان شهرهای کویری جنوب عربستان انتظار می‌رود. آن‌طور که از نامه شمعون برمی‌آید در نجران فقط دو اسقف حضور داشته‌اند. نخستین اسقف به نام پولس معلم (Mar Pawlos) در موج اولیه اذیت و آزار مسیحیان در ظفار جان خود را از دست داده و در نجران به خاک سپرده شده بود و دومین اسقف با همین نام به هنگام محاصره نجران از دنیا رفته بود.^{۹۳} مطلب مهم دیگر اینکه هر دو اسقف مذکور از جانب فیلوکسینوس (Philoxenos) از منطقه منبج (Mabbug)، که شخصیتی برجسته از کلیسای ارتدوکس سوریه بود،^{۹۴} منصوب شده بودند

شهادی نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۹۳

و این مسئله این احتمال را برمی‌انگیزد که مسیحیت نجران ناشی از گرایش ضدیمنی بوده است.^{۹۵}

آزار، شکنجه و شهادت مسیحیان جنوب عربستان احساساتی شدید را در سرتاسر مسیحیت شرق و سایر مناطق برانگیخت. بازتابی از حوادث آن زمان در قرآن هم به چشم می‌خورد، آنجا که در سوره ۸۵ (بروج) آیه ۴ از اصحاب‌الاکدود یا به عبارت دیگر از «اصحاب گودال» یاد می‌کند. مفسران قرآن، اغلب، این عبارت را اشاره به شهدای مسیحی نجران می‌دانند که زنده‌زنده و به وسیله ذونواس سوزانده شدند.^{۹۶}

دومین هجوم آکسوم

آزار و شکنجه مسیحیان در جنوب عربستان برای پادشاه آکسوم، یعنی کالب، مجوز لازم برای برپایی حمله‌ای وسیعی را فراهم کرد. این حمله به لحاظ تدارکات از جانب روم شرقی حمایت می‌شد. حمله کالب در سال ۵۲۵ آغاز شد (همان‌گونه که همه منابع توافق دارند) و با سرنگونی و مرگ یوسف و در پی آن اشغال بخش وسیعی از یمن به دست سربازان حبشی به پایان رسید. بر طبق «زندگی‌نامه گریگیتئوس» (Gregentius)،^{۹۷} که وی بلافاصله پس از استیلای حبشیان به عنوان اسقف به ظفار فرستاده شد، پادشاه حبشی دست به کار سازماندهی مجدد اوضاع مذهبی و سیاسی شد و این کار را با بازسازی کلیساهای ویران‌شده و تأسیس کلیساهای جدید آغاز کرد. برای نمونه، سه کلیسای جدید در نجران و ظفار احداث گردید.^{۹۸} در اینجا باید گفت منابع به دست آمده از جنوب عربستان با اطلاعاتی که پروکوپئوس (Procopios) داده تکمیل می‌شود. بنا بر رسم حاکمان آکسومی، کالب‌شاه موکلی محلی منصوب کرد که ایسیمیفاوس (Esimiphaios) نامیده می‌شد.^{۹۹} شناخت این شاه موکل محلی به واسطه نام سمیفیع اشوع (Simyafa' Ashwa') در کتیبه تکه‌تکه‌ای که در بالای ذکرش آمد، صورت گرفته؛ و گفتنی است این کتیبه شامل فرمولی مسیحی از تثلیث (Trinity) و نیز نام شاه کالب می‌شود.^{۱۰۰} این کتیبه که فقط سه تکه از آن باقی مانده به زبان آوایی حبشی باستانی نوشته شده و در مآرب نصب شده و احتمالاً خود کالب آن را نگاشته است.^{۱۰۱} آنچنان که در کتیبه آمده، وی قصر سلطنتی قدیمی مآرب، معروف به سلحین (Salhin)، را سوزانده و ویران کرده است.^{۱۰۲}

مقارن با پایان این دهه پرتلاطم، متنی یافتیم که مسیحیان پیروز نوشته‌اند، بلکه طرف شکست خورده این جنگ تنظیم کرده است. متن مذکور کتیبه‌ای است که از زمان آغاز مطالعات سبائیان شناخته شده و بر روی صخره حسن الغراب یعنی «قلعه غراب‌ها»، صدها کیلومتر دورتر از ظفار در سواحل اقیانوس هند قرار گرفته است.^{۱۰۲} این قلعه مسلط بر شهر بندری قانا (Qana) است که زمانی نقش محوری در تجارت با هند و تجارت کندر در جنوب عربستان ایفا می‌کرد.^{۱۰۴} تاریخ این کتیبه به سال ۵۳۰، یعنی پنج سال پس از هجوم عظیم حبشیان، باز می‌گردد و شامل شرح بازسازی قلعه و جزئیات آن، یعنی ترمیم دیوارها، دروازه، آب‌انبارها و مسیر رسیدن به قلعه است. به هر حال نکته مهم‌تر زمینه‌ای است که چنین کاری در آن انجام شده است. ظاهراً اصلاحات پس از افرادی صورت گرفته که مأمور بازگرداندن کتیبه - این‌طور که من (نویسنده مقاله) از متن فهمیدم - از تهامه [یعنی همان قلمرو حبشه، یا به عبارت دیگر قلمرو حبشیان] بوده‌اند^{۱۰۵} و حبشیان کشور را پس از به قتل رساندن شاه حمیر و رؤسای قبایلش تصرف کرده‌اند.

پرسش‌هایی نظیر اینکه چرا این کتیبه در فلان مکان یافت شده و چرا در فلان زمان ساخته شده، می‌تواند موضوعاتی برای گمانه‌زنی‌ها و نظرپردازی‌های بیشتر باشد. اگرچه امروزه همگان با این موضوع موافق‌اند که سمیفع اشوع، که به عنوان یکی از پدیدآورندگان کتیبه ذکر شده، با شاه موکل منصوب از جانب حبشیان و به همین نام، یکی نیست، اما متن همچنان بحث‌برانگیز است؛ چراکه در متن کتیبه، هیچ عملی به اشخاص مذکور در آن نسبت داده نشده و نیز هیچ یک از اشکال توحید، چه مسیحی و چه یهودی، در آن مطرح نشده است؛ اما این امکان وجود دارد که با بررسی دقیق قبایلی که به عنوان شرکت‌کنندگان در امر بازسازی قلعه نام برده شده‌اند، بتوان به پاسخی دست یافت. قبایل شرکت‌کننده در این بازسازی، علاوه بر قبیله محلی یزان (Yaz'an) شامل قبیله غمدان (Gadanum) از مآرب و نیز قبایل متعددی از مناطق مرتفع جنوبی اطراف ظفار و از تهامه و همچنین خانواده‌های بی‌شماری از مناطق مختلف حضر موت بوده‌اند. به طور خلاصه، اکثریت ۳۳ نام قبایل و طوایف ذکر شده در کتیبه، فهرستی از رجال قبایل و طوایف را به نمایش می‌گذارد که به دعوت یوسف گردوی جمع شده بودند تا حبشیان و متحدان مسیحی‌شان را سرنگون کنند. طبق این نظر، زمینه تاریخی‌ای که متن بایستی در آن نوشته شده باشد، تا حدودی روشن می‌شود. پس از

شهدای نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۹۵

پیروزی شاه حبشی، حامیان شکست خورده یوسف از قسمت غربی کشور دست کشیدند و به قلمرو مرکزی یزائید، یعنی پس کرانه‌های قانا، پناه بردند^{۱۰۶} و مشغول کار بر روی سنگربندی و استحکامات شدند؛ چراکه یزائیدیان و حامیان باقی مانده‌شان انتظار داشتند حبشیان در برخی نقاط از جانب دریا حمله‌ور شوند، پس احداث قلعه‌ای تدافعی و کاملاً کارآمد به منظور حفاظت از بندرگاه ضروری به نظر می‌رسید. اما مطابق اطلاعات موجود در منابع، هیچ گاه حمله‌ای صورت نگرفته است. حتی برعکس، سیزده سال بعد قبیلہ یزان و چندین طایفه بانفوذ دیگر از مآرب به کنده ملحق شدند و تحت رهبری یزید بن کبشت (Yazid b. Kabshat) در شورش علیه اشغالگران حبشی شرکت کردند و به جایگاه سیاسی‌شان بازگشتند.^{۱۰۷} به هر حال، این حوادث بعد از دوره حمیر اتفاق افتاد و متعلق به دوران ابرهه بود؛ یعنی همان شخصی که در سال‌های حکومتش یمن شاهد ۵۰ سال استیلاي مسیحیت بود.

پیوست: جدول زمانی دوره سبائیان متأخر

حدود سال ۲۸۰: شمر یرعش در پایتخت خود ظفار اقامت کرد و یمن را تحت حکومتش یکپارچه کرد.

حدود سال ۳۴۰: کنستانتین دوم، تئوفیلوس هندی را به دربار حمیر فرستاد.

حدود سال ۳۴۵: شاه حبشی، یعنی عزانا، به مسیحیت گروید.

سال ۳۸۳: پادشاه حمیر، یعنی کالب و پسرش، عقیده توحیدی را پذیرفتند.

سال ۴۷۲: بر طبق روایت گیتز (Ge'ez)، کشیشی به نام ازقیر در شهر نجران، در دوران

حکومت شرحبیل یکاف، به شهادت تن داد.

سال ۵۱۹: اولین نفوذ حبشیان در جنوب عربستان هم‌زمان با ورود کاسماس به

آدولیس بود.

سال ۵۲۱: معدیکرب یفور علیه یاریگران عرب ایرانیان به مرکز عربستان لشگرکشی

کرد.

سال ۵۲۲: یوسف اشعر یتیر (ذونواس) علیه مسیحیان و متحدان حبشی ایشان در

ظفار وارد عمل شد. وی لشگری را به تهامه اعزام کرد و با استفاده از زنجیر بر بندرگاه

مدابان در ساحل غربی مسلط شد.

- سال ۵۲۳: محاصره و تسلیم نجران و شهادت اریتاس.
- سال ۵۲۵: پادشاه حبشی، یعنی کالب، بخش‌های وسیعی از یمن را تصرف کرد.
- پس از سال ۵۲۵: کالب، سیمفیع اشوع را به عنوان پادشاه در جنوب عربستان به سلطنت رساند.
- سال ۵۳۰: کتیبه حسن الغراب.
- سال‌های ۵۳۵ تا ۵۷۵: حکومت ابرهه و پسرانش.
- سال ۵۷۵: جنوب عربستان تبدیل به ایالتی ایرانی شد.
- سال ۶۳۲: تسخیر اسلامی یمن.

پی‌نوشت‌ها

- هدف این مقاله مروری بر تاریخ سیاسی وقایعی است که در دوره محل بحث در این مجال رخ داده است. این مقاله مدعی بررسی کامل همه منابع موجود و پردازش جامع بحث فعلی نیست. برای چنین خلاصه‌ای نک.: نوشته اخیر بیکامپ و دیگران، «شکنجه و آزار»، که بر شرح وقایع به ترتیب زمانی تکیه دارد و من نیز همین رویه را با قرار گرفتن در آغاز دوره حمیر در سال ۱۱۰ قبل از میلاد ادامه خواهم داد. مقاله «حمیر»، نوشته مولر، ارزیابی کاملی از منابع در اختیار می‌گذارد. این اثر در دسترس است و نوعی کار بنیادی ماندگار به شمار می‌رود. برای نخستین پیش‌نویس این مقاله نیز نک.: نسب، «شهید»، که تفاسیر جزئی‌تری را مطرح می‌کند و نیز جزئیاتی را فهرست می‌کند که در نوشته‌های اشتاین، با عنوان «بررسی‌ها» استفاده نشده است. شایان ذکر است که ویراست جدیدی از کتاب *شهادت قدیس اریتاس [آل الحارث]* نگاشته‌ام. مثلاً برای نوشته‌های مؤخرتر به کتاب دیتورکیس (پاریس ۲۰۰۷) استناد شده، چون مقاله «بازنگری» اثر باوزی، ص ۲۵۶-۲۶۶، در دسترس نگارنده این مقاله نبوده است.
- برای این تاریخ نک.: بیکامپ و دیگران، «شکنجه و آزار»، ص ۷۱. اقامت کاسماس در آدولیس معمولاً در سال ۵۲۵ ذکر شده است (برای مثال مقایسه کنید با: مولر، «حمیر»، ص ۳۱۶).
- برای نوشته مؤخرتر، مقایسه کنید با: زیما، «کاسماس»؛ برای اطلاعات مربوط به زندگی و کار کاسماس نک.: اشنایدر، «کاسماس»، که ارجاعات بیشتری دارد.
- آدولیس، که در ۴۰ کیلومتری جنوب مصوع قرار داشت و بندرگاه اصلی آکسوم به شمار می‌رفت و از طریق آن بیزانس، و در دوره‌هایی پیش‌تر روم، با هند تجارت می‌کردند؛ نک.: فاتوفیخ، «آدولیس».
- کاسماس، توپوگرافی (مکان‌نگاری) مسیحی، ۵۴/۲-۵۵؛ وندا ولسکا-کونز، *EIKWV* [یونانی کتیبه] را «لوح یادبود» ترجمه کرده که قسمتی از ستون بوده است. نک.: فیلیپسون، *الواح آکسوم*، ص ۱۲۳-۱۵۴. برای درک اهمیت این کتیبه‌ها برای حکومت آکسوم نک.: مونرو-های، «آکسوم»، ص ۱۱۰ و همچنین: برکمن، «آکسوم»، ص ۷۴۸.

شهادی نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۹۷

۶. [نک: RIE I, no. 276 (با یادداشت‌های کتاب‌شناختی مربوط) و RIE III. A 26-32 (ترجمه)].
۷. نک: گونتر هولبل، تاریخ امپراتوری بطلمیوسی، ص ۵۶-۵۷.
۸. [نک: RIE I, no. 277 (با یادداشت‌های کتاب‌شناختی مربوط)؛ در مونرو-های، «آکسوم»، ص ۲۲۲-۲۲۳ و RIE IIIA, 32-45 ترجمه شده است؛ بازنگری جدیدی از فیاکدوری در مقاله‌ای با عنوان «الواح ادولیس» در ص ۱۰۱۰-۱۰۱۲ ذکر شده است.
۹. نک: بحث برکمن در «آکسوم»، ص ۷۲۶-۷۲۷. با توجه به اینکه در این مقاله از آدولیس‌ها و سبائیان سخن به میان آمده و ذکری از حمیر نشده، روپین در مقاله «نخستین مداخله»، ص ۱۵۵ حدس می‌زند نویسنده مذکور ممکن است شاه حبشیان، یعنی گادورات را در C 308 (یا یکی از شاهان ماقبل وی را) نام برده باشد، که پادشاه سبأ، یعنی الحان نهفان به سال ۱۹۰ پس از میلاد، پیمانی با وی منعقد کرد. اخیراً فیاکدوری در «الواح ادولیس»، ص ۱۰۱۲ از پادشاه دیگری نام برده است.
۱۰. کاسماس، توپوگرافی (مکان‌نگاری) مسیحی، ۵۶۲: ... «زیرا او قصد داشت علیه حمیریان در همسایگی لشگرکشی کند»، اگر ما دو نامه سریانی زبان شمعون الارشمی را دنبال کنیم و سال ۵۲۳ را برای حوادث نجران و مرگ اریتاس (نک: ذیل اریتاس) فرض بگیریم که در پی آنها حمله و تعرض متقابل عظیم حبشیان به سال ۵۲۵ رخ داده است، در حالی که کاسماس مدعی است شاهد تحرک و تجهیز شاه حبشی در آدولیس در زمان آغاز حکومت امپراتور جاستین به سال ۵۱۸ بوده، پس وی نمی‌توانسته شاهد عینی دومین هجوم عظیم بوده باشد و فقط شاهد نخستین هجوم بوده است. هجوم نخست در «کتاب حمیریان» نیز ذکر شده و کالب فرماندهی آن را به یک حیان سپرد که هیچ‌گونه مقام رسمی و تشریفاتی نداشته است؛ نک: RIE I, no. 191/34-35، در مقابل آن؛ نک: مقاله بلویس، «تاریخ»، ص ۱۲۶، ش ۵۵. طبق نظر این نویسنده، هجوم اول در زمان پادشاه پیش از کالب رخ داده است.
۱۱. این نام طبق منبعی آکسومی قرآنی از نام کامل إلاتزبئاس (Ellatzbaas) است (RIE I, no. 191/7f.klb) ('(8)l/sbh).
۱۲. برای وجهه تاریخی این موضوع نک: زیما، «ابرهه»، ص ۴۲. کتیبه‌ای دیگر، که متعلق به ابرهه است، اخیراً بر دریاچه شمالی سد بزرگ مآرب کشف شده است؛ نک: نپس، «کتیبه جدید ابرهه».
۱۳. المدعج، یمن، ص ۵۳-۵۵.
۱۴. برای مرور اصولی و روشمند منابع حبشی، یونانی و سریانی نک: بیکامپ و دیگران، «آزار و شکنجه»، ص ۱۹-۴۱.
۱۵. پروکوپوس، جنگ‌ها، ۱.۲۰.
۱۶. چند قرن بعد شهادت قدیس آل حارث به عربی ترجمه شد و نسخه اصلی همراه با نسخه عربی، اساس ترجمه به زبان گعز قرار گرفت. هر دو متن را اخیراً باووزی و گوری تحت عنوان سنت‌های شرقی ویرایش کرده‌اند.
۱۷. هم‌زمان با ربع نخست قرن سوم، نیروهای حبشیان و نجران در اینجا مستقر شدند که هدف لشگرکشی پادشاه سبائیان، یعنی شعریم اوتار بود؛ نک: کتیبه J. 635/23f.

۱۸. نخستین نفوذ حبشیان در عربستان جنوبی از آنچه در طول دوره محل بحث ما در این مقاله رخ داده، قابل تشخیص و شناخت است؛ دوره‌ای که کمتر از یک قرن به طول انجامیده و احتمالاً بین سال‌های ۱۹۰ تا ۲۸۰ پس از میلاد بوده باشد. برای جزئیات بیشتر نک.: روبین، «نخستین مداخله».

۱۹. درباره این کتیبه‌ها نک.: مدخل‌های «بئر حما» (Bi'r Hima) و کوکب (Kawkab).

۲۰. بیشتر گزارش‌های لشگرکشی‌های پادشاهان سبائیان و افسرانشان در معبد بزرگ اوام در مآرب پیدا شده که از وضعیت نظامی آن زمان‌ها برداشتی فراهم می‌آورد. این گزارش‌ها در کتاب جنگ‌آوری تألیف بیزتون (Beeston) جمع‌آوری و ترجمه شده است. ترجمه‌های منتخب در اثر نبس با عنوان «حاکمان کتیبه» عرضه شده است.

۲۱. نک.: مونرو - های، «آکسوم»، ص ۵۶.

۲۲. نک.: هان، «نمادها»، ص ۴۳۷؛ برکمن در مقاله «ادیان تاریخی آکسوم»، ص ۴۱۲، به این مطلب اشاره کرده است. برای مشکل تاریخ‌ها، نک.: «آکسوم»، ص ۷۵۱ و منبع مؤخرتر هان، یعنی مقاله «عزانا»، ص ۴۷۹. آنچه با قطعیتی نسبی محرز است این است که کنستانتین دوم به عزانا و برادرش نامه‌ای فرستاد که زمانش پس از سال ۳۵۸ نبوده است. این موضوع بایستی مقدم بر تغییر کیش ایشان به مسیحیت بوده باشد.

۲۳. نک.: هان، سکه، ص ۴-۵؛ و همچنین برکمن، «آکسوم»، ص ۷۲۴-۷۲۵. حکاکی بر روی مسکوکات پادشاهان آکسوم از سال ۲۹۰.

۲۴. برای مثال، ژوستین در نامه‌ای از پادشاه حبشی درخواست کرد به نفع مسیحیان تهدیدشده عربستان جنوبی مداخله کند. نک.: شهادت قدیس اریتاس، بخش ۲۷.

۲۵. در کتاب شهادت قدیس اریتاس، بخش ۲۹، تصویری از ۶۰ کشتی آمده که در بندرگاه‌های اصلی دریای سرخ بودند و پادشاه حبشی آنها را در آدولیس گرد آورده بود.

۲۶. مولر در «هیئت نمایندگان» به تفصیل بدین کتیبه می‌پردازد و گزارش می‌دهد که هیئت نمایندگان با ازد در عمان و با تنوخ در ناحیه رود فرات سفلی ملاقات داشتند که اینها دو گروه قبیله‌ای هستند که در آن زمان متحد ساسانیان بودند. پوتر در مقاله اخیرش با عنوان «روابط ساسانی» به این پرسش برمی‌گردد که انگیزه اصلی و زیربنایی این هیئت نمایندگان چه بوده است؛ و پیشنهاد می‌دهد که این انگیزه ممکن است با تولد شاپور دوم مرتبط باشد که در حدود سال ۳۱۰/۳۱۱ رخ داده است و «پاسخ مستقیم پادشاه عربستان به پیام این حادثه مهم در تاریخ ساسانیان بوده است» (id.203). منابع کتیبه‌ای موجود به ما این امکان را می‌دهند که روابط پارس و عربستان جنوبی را در دوره اشکانی بررسی کنیم. طبق پلاکی برنزی، که از معبد ود در قریه الفاو به دست آمده، پلاکی که از سال ۱۴۰۷ هجری تصویرش بر پوستر انتشارات دانشگاه شاه سعودی رسم شده، تاجران مینائیان از غرناو به تاگریس و سلوکیه سفر می‌کرده‌اند (سومین از آخرین خط: k- nhr / 'd / slky).

۲۷. اطلاعات شفاهی پل بوله؛ و نک.: آنتونینی (Antonini)، «صنایع دستی حمیری».

۲۸. بیشتر منابعی که اشغال یمن به وسیله ساسانیان را گزارش کرده‌اند نوشته مؤلفان عرب یمنی و مورخان عرب قرون وسطایی هستند که تحریفات مسلم و گزارش‌های افسانه‌ای عرضه می‌کنند. آغاز

شهدای نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۹۹

حکومت ساسانی در یمن بین سال‌های ۵۷۰ و ۵۸۵ رخ داده است؛ نک.: جزئیات مطرح شده در: پتر، «روابط ساسانی»، ص ۲۰۶-۲۱۱.

۲۹. اطلاعاتی راجع به منابع مربوط به این مطلب و نیز نوشته‌های دیگری را که در ارتباط با ادامه مطالب است می‌توان در مطالبی که روین در مقاله «شبا»، ص ۱۱۳۰-۱۱۴۰ مطرح کرده، یافت.

۳۰. پادشاه سبائیان، یعنی شعریم اوتار، پادشاهی حضرموت را به طور چشمگیری تضعیف کرد، چراکه وی پایتخت، یعنی شبوه، را غارت و ویران کرد و این حادثه در حدود سال ۳۳۰ رخ داد، پیش از آنکه پایتخت مذکور در نهایت تسلیم سلطه حمیریان تحت پادشاهی شمر یرعش شود. از سوی دیگر، حمیریان حتی پس از یکپارچه‌شدن قلمروشان، درگیر یک سری لشگرکشی به وادی حضرموت شدند و این لشگرکشی‌ها در طی حکومت مشترک شاهان ذمار علی یهر و پسرش یهانیم نعران صورت گرفت (نک.: نس، «مهاجرت»؛ و مقاله اخیر روین با عنوان «حمیر در قرن چهارم»، ص ۱۳۶-۱۴۵). اخیراً از یک کتیبه سنگی بزرگ از وادی ابادان، که تاریخ آن به سال ۳۶۰ پس از میلاد باز می‌گردد و شامل گزارش اعمال سه نسل از رهبران قبیله یزاید است، در خصوص پادشاهان و صاحب‌اختیاران حمیر «ظفار» مطالبی مشابه به دست آمده است. از این مطالب چنین استنباط می‌شود که پادشاه حضرموت، شهر ایشان، یعنی ابادان، را سوزانده و ویران کرده است (Abadan1/32). بنابراین، واضح است که تا نیمه اول از قرن چهارم شهرهای خاصی از وادی حضرموت قادر به حفظ استقلال خود از حمیر (ظفار) بوده‌اند.

۳۱. برای نمونه YMN13/11-13: YMr/Yhr's/mlk/sb/w-d-rydn/w-hdrmw/w-ymnt «شمر یرعش پادشاه سبأ، ذوریدان، حضرموت و یمنات». در اینجا شاید «یمنات» به گوشه جنوب غربی شبه‌جزیره عربستان و خط ساحلی جنوبی بین ادن و حضرموت اشاره داشته باشد. نک.: روین، «شبا»، ص ۱۱۴۰.

۳۲. سراسر سال‌های ۱۴۰۰ تاریخ پیش از اسلام آن از طریق منابع کتبی مستند است. این حادثه فقط یک بار اتفاق افتاده و آن هم در آغاز قرن ۷ قبل از میلاد، یعنی زمانی که حاکم سبائی مآرب، مکرَب کرثیل وتر، موفق شد تمامی یمن را تحت انقیاد درآورد. نک.: نس، «گزارش اعمال» و نیز «ایتامار».

۳۳. این مطلب را استرابو، در *جغرافیا* (16.42) گزارش کرده است. این گزارش خارجی اکنون به وسیله منابع کتیبه‌ای بومی تأیید شده است. نک.: نس، «سفرنامه»، ص ۲۸۲-۲۸۳ و همچنین «شهید»، ص ۱۴، پاورقی ۳۵.

۳۴. برای جزئیات بیشتر نک.: نس، «شهید»، ص ۱۴، پاورقی ۳۷.

۳۵. پلینیوس، *تاریخ طبیعی*، ۶. ۱۰۴.

۳۶. پیریپولس، بخش ۲۳.

۳۷. اولریخ یاسپر زیتسن در ژولای ۱۸۱۰ مختصراً از ظفار بازدید کرده است. وی از کتیبه تکه‌تکه حمیری واقع در روستای منکث در دامنه کوه و همچنین از علامات شخصی شاهان حمیری ثبت‌شده در مسجد محلی طرح‌هایی تهیه کرده است. برای مطالب بیشتر در این باره، نک.: نس، «اولریخ یاسپر زیتسن».

۳۸. این اندازه‌ها شبیه اندازه‌های شهر مآرب‌اند.
۳۹. نک.: گزارش‌های حفاری‌های موقت، از یوله در «نقشه‌برداری» و مقالاتی درباره ظفار از همین نویسندگان و نیز دیگران.
۴۰. در قسمت اول، گزارش شده که دو پادشاه از قصرشان ریدان (bytn/rydn) در ظفار عازم مآرب (hgrn/myrb) شدند.

41. R 3383/3 (Shawhatan) and Gar Bayt al- Ashwal 2/1f. Kall[an]jum;

این ضمیمه را ای. زیما، در همایش راجع به شرق، که در سال ۲۰۰۲ در بامبرگ برپا شد، مطرح کرد.

42. Gar SYa/A3=ZM 1/3 (Hargab).

۴۳. شرح‌های دیگر مشتمل بر «خداوند، مالک آسمان» و همچنین رحمانان با صفات ترسیم‌شده در بالا، است. همچنین نک.: فهرستی که گایدا در مقاله «حضور»، ص ۶۲۵-۶۲۸ عرضه کرده و نیز مقاله روبین با عنوان «یهودیت»، ص ۱۷۰-۱۷۳. نخستین کتیبه‌های سلطنتی، که حاکی از عقیده توحیدی هستند، دو کتیبه متعلق به ملک کرب یوعمین و پسرانش است که تاریخشان به سال ۳۸۳ باز می‌گردد. همچنین، نک.: مولر، «دین و آیین»، ص ۱۹۰-۱۹۱. نخستین کتیبه توحیدی (Ym1950) را گایدا در مقاله «حضور»، ص ۶۱۲ عرضه کرد و همین نویسنده در اثری به نام «کتیبه» ترجمه و حاشیه‌ای بر آن نوشته است. تاریخ این کتیبه به سال‌های ۳ {۳۷} یا ۳ {۳۶} می‌رسد و به وسیله رهبران قبیله سُمعی ساخته شده، افرادی که به ثعران یوهانیم و پسرانش به عنوان فرمانروایشان اشاره کرده‌اند. اخیراً، روبین در مقاله‌ای با عنوان «حمیر و اسرائیل»، ص ۸۳۷، پاورقی ۳۵، درباره کتیبه تازه کشف‌شده‌ای گزارش کرده که شامل عقیده توحیدی بوده و تاریخ آن به قبل از سال ۳۵۵ مربوط است؛ همچنین نک.: نس، «شهید»، ص ۱۷، پاورقی ۴۵.

۴۴. نک.: مولر، «دین و آیین»، ص ۱۹۱؛ و همچنین گایدا، «حضور»، ص ۶۲۱-۶۲۲؛ و برای خلاصه‌ای با شرح مفصلی از منابع، نک.: روبین، «یهودیت»، ص ۱۷۰-۱۷۲.

۴۵. نک.: مولر، «تئوفیلوس»، ص ۱۴۷۳.

۴۶. نک.: فیلوستورگیوس، «تاریخ کلیسا»، ۳: ۴-۵.

۴۷. یافته‌های معبد اوام در مآرب نشان می‌دهد دمار علی یهبر و ثعران یوهانیم، دو پادشاهی بودند که در یک زمان حکومت می‌کرده‌اند، همچنان تقدیم‌نامه‌های خود را در محضر ال مقه در معبد مذکور قرار می‌داده‌اند، و حتی چند سال پس از بازدید تئوفیلوس از دربار حمیر عمل فوق‌ادامه داشته و این مطلب از کتیبه (چاپ‌نشده) محرم بلقیس به دست می‌آید که تاریخش به سال ۳۵۱ (یعنی سال ۴۶۱ از تاریخ حمیر) باز می‌گردد. ممکن است تغییر کیش پادشاه حمیری، یعنی ثعران یوهانیم، که فیلوستورگیوس توصیف کرده، مدت کوتاهی بوده و فقط در میان اطرافیان و نزدیکان پادشاه صورت گرفته است.

۴۸. این موضوع را گایدا به نحو صحیح در مقاله «حضور»، ص ۶۱۳ نشان داده است، همراه با پاورقی ۷، جایی که وی به، فرهنگ لغت فلسطینیان یهودی-آرامی، اثر مایکل سوکولوف، ص ۵۲۲ اشاره می‌کند. مثال‌های بیشتر در خصوص زبان یهودی-آرامی بابلی ممکن است در کتاب لوی، با عنوان

شهادی نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۱۰۱

عبریان مدرن و کلمات، ج ۴، ص ۴۴۰ و نمونه‌های جدیدتر در فرهنگ یهودی - آرامی فلسطینیان، ص ۱۰۶۹-۱۰۷۰، یافت شود.

۴۹. مطابق با گایگر، «اصطلاحات یهودی»، ص ۴۸۸-۴۸۹، در زبان سریانی «رحمانان» مترادف خدای تثلیث استفاده نمی‌شود مگر در نوشته‌هایی از افریم که نه تنها مدخل‌های اندکی از گنجینه سوری اثر اسمیت، ج ۲، ص ۳۸۳ و براکلمن، معجم سوری، 724a آن را تأیید کرده بلکه به وسیله پیمان جدید سریانی، که در آن واژه «رحمانا» بیش از یک بار به کار رفته نیز تأیید شده است. در عوض، زبان سریانی از واژه «مرحمانا» (Mrahmana) برای توصیف خدای رحیم استفاده می‌کند، نک: گنجینه سوری، ج ۲، ص ۳۸۴ و همچنین رومیان، ۹: ۱۶ (اللّه مرحمانا). مثال‌های بیشتر در کراتس، واژه‌یاب، ج ۴، ص ۲۷۱۶ و نیز در دومین نامه شمعون الارشمی یافت می‌شود که شامل توصیف زنان مسیحی‌ای است که به درخواست یوسف از مسیحیت مرتد شدند و به یهودیت ایمان آوردند: «مسیح خدا و پسر (خدای) رحیم است» (شهاد، 20, XVII). رحمانا در انجیل آرامی‌زبان در سفر خروج ۳۴: ۶، مزامیر ۱۱۱: ۴ و قرنتیان ۲، ۳۰: ۹ وجود دارد؛ (نک: لوی، لغت‌نامه کلماتی درباره ترگوم‌ها، ج ۲، ص ۴۱۷)، که در آن، جایی از واژه «رحوم» (rahum) عبرانی استفاده شده، که با واژگان مراخمانا، مراخمان (mrahman)، رحمتان (rahmtan) در Pshitta مشابه است.

۵۰. نک: Ry 506/1, DAI GDN 2002-20/2, or C541/1-3. Wellcome A 103664b و Ist 7608bis چند سال زودتر، یعنی پس از پیروزی حبشیان، به یوسف نگاشته شده‌اند.

۵۱. تا به امروز این مطلب به وسیله کتیبه‌های متعلق به محافل مسیحی تهامه و نجران اثبات نشده است. مدرکی محتمل از کتیبه‌ای متعلق به هیئت نمایندگان حبشی در ظفار به دست آمده که این کتیبه در زمان مرثدئیل ینوف (Gar Ay 9d) ساخته شده که در مقدمه، رحمانان، یعنی خدای آسمان، را فرا می‌خواند. بنا بر فرض روبین، رحمانا در اینجا همانند نخستین نامه شمعون الارشمی (3, 13) و کتاب حمیریان (13a, 23 Moberg) بر خدای مسیحیت اشاره دارد (روبین، «یهودیت»، ص ۱۱۴-۱۱۵). البته این مطلب تأییدشدنی نیست. چون نقل قول ذکر شده، به سخنان یوسف، با این مضمون که مسیحیان معتقدند مسیح «پسر خدای رحیم» است، اشاره دارد. همان‌طور که از نقل قول برآمده از دومین نامه شمعون در شماره ۴۸، برمی‌آید که زبان سریانی مسیحی، خداوند رحیم را با واژه «مراخمانا» بیان می‌کند.

۵۲. مثلاً نک: Gar Bayt al- Ashwal 2, R 3383, C 540. در روبین، «یهودیت»، ص ۱۰۵، ۱۵۳-۱۵۴، حکایت از توحیدگرایی (sans parti pris explicite) است که فقط در یهودیت تحت سلطنت یوسف اظهار شده است.

۵۳. نک: Gar Bayt al- Ashwal 1/3-w-b-slt s'bhw ysr'l (و با نیایش‌های قبیله‌اش اسرائیل)؛ برای جزئیات بیشتر نک: مولر، «دین و آیین»، ص ۱۹۰؛ و نیز روبین، «یهودیان حمیر»، ص ۸۴۸. کتیبه‌های دیگر که شامل ایمان واضح و روشن یهودی یا دارای پس‌زمینه‌ای یهودی‌اند در گایدا، «حضور»، ص ۶۱۹، پاورقی‌های ۱۸ و ۱۹ و نیز روبین، «یهودیان حمیری»، ص ۸۴۳-۸۴۴ و ۸۸۲-۸۹۰ ذکر شده‌اند.

۵۴. آرونی در *یهودیان یمنی*، ص ۴۷-۴۸ ادعا می‌کند که تأثیر عمیق یهودیت بر تغییر کیش حمیریان گواه بر این مطلب است که یهودیان یمنی آن زمان «عرب‌های یهودی‌شده» نبودند بلکه بیشتر اعضای آن دسته از جوامع یهودی یمن بودند که به واسطه اولاد تبعیدشدگان یهودی شکل گرفته و در آنجا سکنا گزیده بودند.

۵۵. با توجه به متن تازه انتشار یافته کتیبه‌ای مربوط به مراسم تدفین، که از اسرائیل به دست آمده و به دو زبان سبایی - عبری و سبایی - آرامی است، زیما اظهار داشته است که یهودیت حمیری به هیچ وجه پدیده‌ای منفرد و منزوی نبود، بلکه این پدیده بخش جدایی‌ناپذیری از جهان یهود را شکل داد؛ نک.: زیما/ نبس، «کتیبه‌های قبر». به‌ویژه ارجاع به کتیبه تدفینی یونانی معروف از بئث شعریم، ص ۸۰-۸۱ (جزئیات بیشتر در آرونی، *یهودیان یمنی*، ص ۴۰-۴۱ مطرح شده است)؛ و کتیبه تدفینی آرامی از صوغر که هر دو شان مدارک مربوط به مراسم دفن هستند. این مطلب در مقالات حمیریان یهودی و به طور گسترده‌تری در روبین، «پروان اسرائیلی حمیر»، ص ۸۳۶-۸۴۱ و ۸۹۰-۸۹۲ بحث و بررسی شده است.

۵۶. در *فیلستورگیوس*، تاریخ کلیسا ۳.۴ چنین آمده است: «در میان ایشان [یعنی کسانی که در زمان‌های قبل به عنوان سبائیان شناخته می‌شدند، اما اکنون به عنوان حمیریان شناخته می‌شوند] تعداد معتابهی یهودی وجود داشت». برای اطلاعاتی درباره روایتی که طبق آن جوامع یهودی پیش از ویرانی معبد در سال ۵۸۷ قبل از میلاد به عربستان جنوبی مهاجرت کردند، نک.: آرونی، *یهودیان یمنی*، ص ۲۵-۲۷.

۵۷. این مطلب این پرسش را برمی‌انگیزد که چرا روایات یهودی، به‌ویژه میشنا و تلمود، از پادشاهان حمیری که به یهودیت گراییده‌اند و نیز از یوسف که به‌وضوح یهودیت خود را آشکار کرده، هیچ ذکری به میان نمی‌آورند. دو پاسخ محتمل در روبین، «یهودیت»، ص ۱۵۲-۱۵۳ و نیز «حمیر و بنی اسرائیل»، ص ۸۵۵ ذکر شده است. برای مفهوم سیاسی - مذهبی «جدید» منتج از تغییر کیش پادشاهان به یهودیت، که به پادشاهان حمیری نسبت داده شده، نک.: روبین، «حمیر و بنی اسرائیل»، ص ۸۶۱ و همچنین تفاسیر نبس در «شهاد»، ص ۲۰، پاورقی ۶۰.

۵۸. RIE I, no. 271/10: برای جزئیات درباره کتیبه‌های مسیحی و غیرمسیحی عزانا، نک.: برکمن، «آکسوم»، ص ۷۴۷-۷۵۱.

۵۹. بدین گونه شاه عزانا هلال ماه غیرمسیحی را با صلیب مسیحی بر روی مسکوکات طلایش جایگزین کرد، حال آنکه وقتی این مسئله به مسکوکات نقره مستعمل در داخل کشور منتهی شد ظاهراً محافظه‌کارتر بود. برای جزئیات بیشتر نک.: برکمن، «آکسوم»، ص ۷۵۰-۷۵۱.

۶۰. نک.: «حمیر»، ص ۳۱۱؛ و نیز مولر، «دین و آیین»، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ نک.: متن حبشی‌ای که کونتوی روسینی منتشر کرده (سند، ص ۷۲۸-۷۳۸)؛ و نیز برای توضیحات بیشتر نک.: فیاکادوری، «حمیریان»، ص ۵۸، پاورقی ۶۹.

شهادی نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۱۰۳

۶۳. کتیبه Ry 510 در Ma'sal al- Jumh در دسترس است که در ۲۴۰ کیلومتری غرب ریاض قرار دارد؛ نک.: بیکامپ، «آزار و شکنجه»، ص ۷۵.

۶۴. بدین گونه کتیبه سنگی‌ای که ابوکرب اسعد یکصد سال پیش در همین مکان ساخت (Ry509) از نخستین لشگرکشی بزرگ حمیریان در عربستان مرکزی علیه معاد سخن می‌گوید، که به واسطه آن سلاطین خانه عقیل المُرر به عنوان شاهان موکل انتخاب شدند؛ برای جزئیات در این باره، نک.: روبین، «پادشاهی حجرید». در روایات اسلامی آمده است که ابوکرب اسعد در لشگرکشی‌هایش یثرب را نیز محاصره کرد و به وسیله خاخام قبایل یهودی محلی به یهودیت گرایید؛ نک.: مولر، «حمیر»، ص ۳۰۸؛ و نیز نیوبی، «تاریخ»، ص ۳۸.

۶۵. شهید، XXVII، 10-6. متن سریانی به غلط نام پادشاه حمیری را این گونه نوشته است: m'dwkrm. حادثه ضمنی‌ای که ممکن است در کتاب حمیریان دیده شود، گزارشی است که مولر در «حمیر» بدان اشاره کرده است. برای نام Ruhm، نک.: مولر، «بازنگری»، ص ۱۸۴.

۶۶. نشانه‌های ایجاد روابط حسنه در اوایل دوره مرثدئیل ینوف دیده می‌شود، که دوره حکومتش احتمالاً بین سال‌های ۵۰۰ و ۵۱۸ بوده است (نک.: بیکامپ، «شکنجه و آزار»، ص ۷۳-۷۵). چنانچه ما نیز همانند روبین، پادشاهی حجرید، ص ۶۹۶، اریتاسی را که قتیوس ذکر کرده با کندی حارث بن عمر بن حجر، که با امپراتوری بیزانس به سال ۵۰۲ پیمان صلح منعقد کرد، یکی بدانیم، این تصور امکان‌پذیر است که این پیمان اگر نه از روی تحریک و اغوا، بلکه دست‌کم با موافقت صریح حمیر و پادشاهشان، یعنی مرثدئیل ینوف، بسته شده و این پادشاه فردی است که در دوران حکومتش شاهد حضور حبشیان در ظفار هستیم. کتیبه‌ای وجود دارد که تاریخش به سال ۵۰۹ (Gar AY 9d) باز می‌گردد و هیئت نمایندگان حبشی ساخته‌اند که در ظفار خانه‌ای بنا کرده‌اند و از پادشاه مذکور به عنوان سرور خود نام برده‌اند.

۶۷. این مطلب را بیکامپ و دیگران، در «شکنجه و آزار»، ص ۷۶-۷۵ تأیید کرده‌اند. جزئیات نخستین حمله هنوز ناشناخته است. چنانچه در واقع روابط حسنه‌ای بین حمیر، حبشه و امپراتوری بیزانس در طول حکومت مرثدئیل ینوف (نک.: پی نوشت پیشین) رقم خورده باشد، وی به‌سختی می‌توانسته هدف هجوم حبشیان بوده باشد.

۶۸. این مطلب قبلاً به‌وضوح در بلویس، «تاریخ»، ص ۱۱۸ با ارجاعاتی به کتاب حمیریان از موبرگ ۱۹3b نشان داده شده که خوانده شده ametithon qadmayta یعنی «نخستین آمدن ایشان (به عبارت دیگر 'Haywana and Ethiopians')».

۶۹. سه کتیبه بزرگ که به‌اختصار تلاش‌های نظامی یوسف را بیان می‌دارند (Ry 507, Ry 508, and J1028) و نشان می‌دهند که یوسف از جانب اتحادیه قبیله یزان حمایت می‌شده و رهبران قبیله یزانید به طور جدی در لشگرکشی‌های وی درگیر بوده‌اند. کتاب حمیریان نیز یکی از فرماندهان یوسف (had men rabbay haylawwateh) را با عنوان dwyzn شناسایی می‌کند، یعنی اشاره‌ای واضح به نام خاندان ذو یزان (dhu Yaz'an)؛ نک.: موبرگ، حمیریان، 25b، 28 و نیز فرهنگ لغات متعلق به آن

۷۰. قبیله یزانی‌د در طول قرن پنجم، سیاستی موفق مبتنی بر اتحاد، یعنی ایجاد ارتباط با تعدادی از طوایف پرنفوذ پیشین، در پیش گرفتند. هنوز این امکان وجود دارد که کتیبه‌های یزانی‌د در چند صد کیلومتری شمال شرقی صناعا در بخش بالای (MAFRAY Abu Thawr 4 Jawf) یافت شود.

۷۱. این نام احتمالاً نامی طایفه‌ای است (بنگرید ذیل را) که سنت عربی عام بعدها آن را به لقبی با معنای «شخصی با پیچ‌وخم / حلقه» تبدیل کرده است (cf. Nashwan b. Sa'id al-Himyari, Shams al-ulum, vol. 10, 6796). مطابق با هشام بن محمد الکلبی، اسم صحیح (عربستان جنوبی) ذراع بن حسن بود (نک: Caskel, Gamharat an-nasab, vol. 2, 612). نام Zur'a در کتیبه سبائیان از (Daff 7608bis/12:zr't/d-mrhhbm Ist) آشکار است؛ کتیبه‌ای که بلافاصله پس از پیروزی ذی نواس (Asbeha Ella) ساخته شده، چراکه هم از شاه حبشی و هم از شاه موکل منصوب از جانب وی، یعنی سیمفع اشوع (بنگرید ذیل را) نام برده است، به اضافه قاعده مقدماتی و پایانی مسیحی. به هر حال، این Zur'a باید شخصی کاملاً متفاوت بوده باشد.

۷۲. هر دو نسخه از نام مطابق با کتاب مقدس یعنی یوسف اجتناب کرده‌اند. در مقاله «شهادت قدیس اریتاس» بخش اول، یوسف با نام طایفه‌اش خوانده شده (ذیل را بنگرید) در حالی که در هر دو نامه شمعون الارشمی وی به شکل بی‌طرفانه‌ای با عنوان ملک و ملک حمیر (برای مثال نک: russia Yudaya Guidi, "Lettera di Simeone" 7, 12 of the Syriac text یا به شکلی تحقیرآمیز با عنوان russia Yudaya) خطاب شده است (شهید، شهدای نجران، از جمله III, 5). در کتاب حمیریان نامش به صورت «مسروق» آمده است. اگرچه با حالت املائی که واژگونه نگاشته شده (نک: مویرگ، حمیریان، PL.5, XIXr, L.4, XXr, -2) که ممکن است دال بر اصلاحی تازه باشد. «مسروق» در متن مقدماتی ترجمه سریانی سرود الاهی، که یوهان پساتس در تمجید شهدای حمیر (Schroter, "Trostschriften" 403L.3 of the Syriac text) و نیز تاریخ سئرت در قرن یازدهم (Scher, "Histoire Nestorienne" 331,4) آورده نیز آمده است. این نام به یقین سریانی نیست و احتمالاً به عربی ترجمه شده است؛ برای تفسیری محتمل نک: شهید، شهدای نجران، ص ۲۶۳. اسامی دیگری ممکن است در مولر، «حمیر»، ص ۳۱۳ یافت شود.

۷۳. بنابراین، تا اینجا نک: نولدکه، تاریخ، ص ۱۷۵ (ادامه پاورقی ۳).

۷۴. نک: پاورقی ۶۹.

۷۵. بدین ترتیب J. 1028/1:mlkn/ywsf/s'r/yt'r/mlk/kl/s'bn. همچنین نک: Ry 507/1 که تلفظ ysf را در بر دارد و Ry 508/2 که با حذف yt'r/mlk/kl/s'bn عنوان را کوتاه کرده است.

۷۶. این ممکن است همان مطلبی باشد که در دومین نامه شمعون الارشمی (شهید، شهدای نجران، ص ۳-۶) به واسطه سخنان ماهیه یکی از دختران اریتاس / حارث بن کعب که اندکی قبل از اعدامش بر زبان رانده، بدان اشاره شده است؛ سخنانی که طبق آنها حبشیان حمیر یا قبایل سرکش متحد ایشان را مغلوب کردند، در حالی که یوسف می‌کوشید از مرگ قطعی به واسطه کمک تاجری از حرا جلوگیری کند؛ و نیز نک: شهادت قدیس اریتاس، بند ۲.

۷۷. با توجه به اینکه ysf به عنوان نام ساختمان‌ها استفاده شده، زیما در Nebe/Sima, "Grabinschrift", p. 83, n. 52 درباره اشتقاق سبائی این نام از ریشه wsf بحث می‌کند. ساخت واژه به‌تنهایی مخالف این

شهادی نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۱۰۵

بحث است، چراکه در میان ظهورهای مکرر واژه *ysfn* به صورت ناقص، ما هیچ نمونه‌ای نیافتیم که در آن *w* در نوشتار باقی بماند، این مسئله این احتمال را به میان می‌آورد که باید پایه‌ای دورپیشه‌ای برای این ریشه در *0* فرض کرد که تطبیق آن با *ywsf* به عنوان پایه مشکل است. درباره صرف پیشوند *Iw* در اشتقاق سبایی، که در عربی هم همان‌طور شکل گرفته است، نک: اشتاین، بررسی‌ها، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۷۸. یوسف عبرانی در اشتقاق سبایی به شکل *Yosif* جایگزین شد یا به شکل اصل عبرانی‌اش باقی ماند (نک: *de Blois, "date", p. 123, n. 2*). اشکال استفاده‌شده از این اسم در اینجا مطابق با خوانش عربی سستی است.

۷۹. توافقات کلی تا به امروز چنین است که یوسف از طایفه یزان آمده است (برای نمونه نک: مولر، «حمیر»، ص ۳۱۳ و *Fiaccadori*، «حمیریان»، ص ۶۱-۶۲، پاورقی ۸۵). البته هنوز هیچ سند کتبی‌های واضحی برای این مسئله وجود ندارد و روایات عرب، به‌ویژه روایات یمنی، چنین منشائی را به وی نسبت نداده‌اند. من (نویسنده مقاله حاضر) مرهون دکتر محمدعلی‌السلامی (صنعا) هستم، چون توجه مرا به این احتمال معطوف کرد که لقب ذونواس ممکن است از نام طایفه‌ای سبایی یعنی *d-n'sm* مشتق شده باشد. از این طایفه در دوره میانی سبائیان ذکری به میان آمده، مبنی بر اینکه با غیمان (برای نمونه نک: *J 626/2, NNAG17/5', C68/1*) رابطه داشته‌اند؛ کسی که ظاهراً با وی متحد بوده‌اند و از اهالی منطقه غیمان امروزی در حدود ۱۵ کیلومتری شرق صنعا بوده است. این تفسیر بر (حالت مفعولی!) صورت یونانی *ou* که در شهادت قدیس *اریتاس* (یعنی بخش اول) یافت شده روشنی خواهد افکند تا دیگر بدخوانی ناشی از *dwyzn* سربانی نباشد (آن‌گونه که مولر در «حمیر»، ص ۳۱۳ پیشنهاد کرده) بلکه بیشتر نامی قبیله‌ای شبیه *Na's* خواهد بود.

۸۰. از پایان خط اول *Ist 7608bis* می‌توان دریافت که سیمفع اشوع، یعنی شاه منصوب و صاحب‌اختیار از جانب ذی نواس، استفاده از عناوین سستی را احیا کرد.

۸۱. نک: منتخبی از طبری، *تاریخ‌الرسول*، ج ۱، ص ۹۱۸-۹۲۰؛ همچنین نولدکه، *تاریخ*، ص ۱۷۴-۱۷۶).

۸۲. بیکامپ و دیگران، «آزار و شکنجه»، ص ۷۶.

۸۳. محتوایشان در بیکامپ و دیگران، «آزار و شکنجه»، ص ۳۴-۳۳ خلاصه شده است.

۸۴. این عنوان را ابتدا موبرگ معرفی کرد، اگرچه عنوانی همسو با خطوط «کتاب شهادی حمیر» بیشتر با محتوای اثر مطابق خواهد بود.

۸۵. در قسطنطنیه به سال ۵۴۸ وفات یافت (نک: برونز، «شمعون»، ص ۶۴۱-۶۴۲).

۸۶. شمعون در زمان نگارش نخستین نامه‌اش، یکی از اعضای هیئت نمایندگان بیزانس بود که در اردوگاه حاکم لخمید، یعنی منذیر در رمل، نزدیک حراء اقامت داشتند و این مصادف با زمانی بود که پیکی نامه یوسف مشتمل بر شرح اذیت و شکنجه مسیحیان در نجران و توصیه یوسف به منذیر را، که او نیز با مسیحیان تحت حکومتش چنین کند، نزد حاکم آورد. دومین نامه، که آن نیز به شمعون نسبت داده شده، در اقامتگاه غسانید در قبتا، نزدیک یرموک، به نگارش درآمده است. این نامه فقط چند ماه بعد نوشته شده (برای تاریخ آن یادداشت‌های بعدی را بنگرید) و حاکی از اطلاعات

جدیدی درباره نجران است، همان‌طور که نامه اول چنین بود. چنان‌که از تحلیل ریکمانز برمی‌آید، نخستین نامه شمعون مهم‌ترین سند محسوب می‌شود، چراکه نه تنها مشتمل بر حوادث اصلی است که در دومین نامه بدان‌ها پرداخته، بلکه بخش نخست شهادت قدیس اریتاس به یونانی نیز از آن مشتق می‌شود (ریکمانز، «رویاریوی»).

۸۷. در ابتدای نخستین نامه (نامه‌های اول و دوم شمعون از متن سوری نگاشته گوییدی) (Guidi, "Lettera di Simeone" 1-2 of the Syriac text) بیان شده که شمعون و اصحابش، حرا را در ۲۰ ژانویه سال ۸۳۵ سلوکسیدی مطابق با ژانویه / فوریه ۵۲۳ ترک کرده‌اند و ده روز بعد به اردوگاه منذیر رسیده‌اند. شمعون، آن هنگام که نامه یوسف مشتمل بر رفتارش علیه مسیحیان نجران بازخوانی شد، در آنجا حضور داشت. این اطلاعات با تاریخی که اسناد یونانی شهدا برای اعدام اریتاس در نجران می‌دهند، مطابقت دارد. طبق اسناد مذکور، تاریخ این اعدام چند ماه زودتر، یعنی در اکتبر ۵۲۳ بوده است؛ همچنین با اطلاعات دومین نامه شمعون (شهدید، *شهادای نجران*، XVIII, 10f) مطابق است که تعدادی زن در نجران در نوامبر سال ۵۲۳ به شهادت رسیده‌اند. برای جزئیات بیشتر بحث نک: بلویس، «تاریخ»، 111-114. تاریخ ذکر شده در متن دومین نامه، یعنی سال ۸۳۰ سلوکسیدی (شهدید، *شهادای نجران*، XXXI, 24)، با این اطلاعات فرق دارد و مؤید این بحث است که آیا اذیت و شکنجه زنان مسیحی در نجران در سال ۵۲۳ صورت گرفته یا ۵۱۸؛ و نیز آیا دوره حمیری در سال ۱۱۰ قبل از میلاد آغاز شده یا ۱۱۵ قبل از میلاد. همان‌طور که بلویس، «تاریخ»، ص ۱۱۴ به طور متقاعدکننده‌ای نشان می‌دهد تاریخ متن نامه احتمالاً معلول یک از نظر افتادگی ساده است که از جانب کاتب نسخ خطی صورت گرفته؛ فردی که در توجه به آخرین رقم شماره سال قصور ورزیده و به جای *tlatma wa-tlatin w-hammes* نوشته است *tlatma wa-tlatin* (شهدید، *شهادای نجران*، همان).

۸۸. Ry508 از کوکب به ماه dhu Qiyazan (ژوئن) سال ۶۳۳ دوره حمیر تاریخ‌گذاری شده و تاریخ Ry507 و Ja1028 از بئر حما به ماه dhu Madhra'an (ژولای) سال ۶۳۳ دوره حمیر باز می‌گردد.

۸۹. شهدید، *شهادای نجران*، V, 6ff/45-47.

۹۰. مولر در «بازنگری»، ص ۱۸۲-۱۸۵ مثال‌هایی ذکر می‌کند.

۹۱. شهدید، *شهادای نجران*، XII, 11ff/50-51.

92. VII, 11/47. XXXII, 15/64

همچنین شهدید در *شهادای نجران*، مولر در «حمیر»، ص ۳۱۴ و نیز Fiaccadori در «حمیریان»، ص ۷۸، اشکال دیگری را ذکر کرده‌اند.

۹۳. شهدید، *شهادای نجران*، VI, 17ff/46.

۹۴. برونز، «فیلوکسینوس»، ص ۵۷۷-۵۷۸.

۹۵. برای اطلاعات بیشتر درباره مسیحیت در نجران، نک: مولر، «حمیر»، ص ۳۱۰-۳۱۲.

۹۶. پارت، «اصحاب الاخدود»؛ و برای مثال، طبری، *تاریخ الرسل*، ج ۱، ص ۹۲۰.

۹۷. نک: پولمان، «گریگیتینوس»، ص ۲۸۹ و فیاکادوری، «گریگینوس»، ص ۸۸۹-۸۹۱. همچنین برگر

شهدای نجران و پایان کار حمیر: درباره تاریخ سیاسی عربستان جنوبی در اوایل قرن ششم / ۱۰۷

ترجمه و ویرایش جدیدی با عنوان «قدیس گریگنتیوس»، ص ۱۸۷-۴۱۰ عرضه کرده است.
۹۸. نک.: شهید، «بیزانتیوم»، ص ۳۸ و ۴۳؛ فیاکادوری، «حمیریان»، ص ۵۱؛ برگر، «قدیس گریگنتیوس»، ص ۳۹۴-۳۹۵ = Bios 9.146-155.

۹۹. پروکویوس، جنگ‌ها، ۱.۲۰.

۱۰۰. Ist 7608bis (نک.: پی نوشت ۸۰ در بالا).

۱۰۱. مولر، «قطعات شکسته». همان‌طور که در مولر، «حمیر»، ص ۳۱۶، تأیید شده این تکه‌ها اهمیت ویژه‌ای برای تاریخ ادبی دارند، چراکه در بردارنده عباراتی از سرودهای مذهبی هستند که قدمت زیاد ترجمه حبشی کتاب مقدس را تأیید می‌کنند.

102. DJE 1+ 2/18.

103. C 621 (1) smyf/sw/w-bnyhw/srhw/ykml/w-m'dkrb/y/fr/....

(۱) سیمف اشوع و پسرانش به نام شرحبیل یکمول و معدیکرب یعفور {همه ایشان} پسران لوحیات (۲) یورکهیم از {قبایل} کلغن، یزغن، غدانوم {در اینجا نام بیش از ۳۰ طایفه و قبیله می‌آید} (۶) این کنیه را ساخته‌اند (۷) در کاخ کوهستانی معویات، وقتی ایشان آن را اعاده کردند {به‌ویژه} دیوار، دروازه، آب‌انبار و راه دسترسی‌اش را، (۸) وقتی پس از بازگشت از قلمرو حبشت و ملاقات با جمعیت کثیری از حبشیان برای خودشان اینجا سنگر درست کردند (۹) در سرزمین حمیر، سپس ایشان {برای مثال حبشیان} پادشاه حمیر و رهبران قبایل وی از حمیر و رهبران {ناحیه شمالی صنعا} را کشتند. (۱۰) تاریخ {برای مثال کنیه} آن نوشته {ماه} ذو حلتان از سال ۶۴۰ است.

۱۰۴. به منظور دریافت اطلاعات درباره باستان‌شناسی «قانا»، نک.: سیدو، «قانا».

۱۰۵. به یقین هر فهم تاریخی از این کنیه به نحو معتنا بهی به اینکه عبارت rd/hbst چطور فهمیده شود، بستگی دارد. نظر پذیرفته‌شده کلی امروزی این است که rd/hbst به حبشه اشاره می‌کند (نک.: بیکامپ و دیگران، «شکنجه و آزار»، ص ۳۷؛ و نیز مولر، «حبشت»، ص ۹۴۹). بیزتون در مقاله «حبشت» و پیش از وی ف. وایزمن در مقاله Geschichte und Landeskunde، ص ۶۶-۶۷ پیشنهاد کرد که rd/hbst (قلمرو حبشت) لزوماً به منطقه مرکزی حبشه در سمت مقابل باب‌المنذب اشاره ندارد، بلکه همچنین ممکن است به ساحل غربی در جنوب عربستان (یا حداقل بخش‌های متعلق به آن) اشاره داشته باشد که حبشیان اشغال کردند (به هر حال، شواهدی که ف. وایزمن اقامه کرده نظریه‌اش را تأیید نمی‌کند). مولر در مقاله «حبشیان»، ص ۱۵۹، مشکل را بیان می‌کند اما در ادامه آن را پی نمی‌گیرد. E19/7 به‌وضوح نشان می‌دهد که حبشت (hbst) به معنای منطقه مرکزی حبشه در اصطلاح جغرافیایی نیست؛ اما ممکن است یک نهاد قومی سیاسی تلقی شود که به سربازان حبشی در تهامه اشاره دارد. این کنیه گزارشی از نبردی است که در اواسط قرن سوم تحت فرماندهی لشرَح یهدیب علیه حبشیان یعنی اکوم و اهالی سهیرتوم صورت گرفت (b'ly/hbst/w- 'km/w-d-shrtm).

۱۰۶. فرض بدیهی این است که مؤسسان و پسرانشان پیروان یوسف بوده‌اند و به همراه وی در باب‌المنذب در انتظار ورود حبشیان بوده‌اند و همچنین ممکن است اینان افرادی بوده باشند که سایر

مناطق در تهامه را نیز سنگریندی و تقویت کرده‌اند. سیمفع اشوع، در c621 ذکر شده است؛ بنابراین، می‌تواند شخصی به همین نام (و به همین فامیل) بوده باشد، شخصی که شرحیل یقبول به عنوان برادرش در سه کتیبه سنگی اطراف نجران گزارش می‌کند (1028/2, Ry508/9 [به جای srh'l/sw بر طبق گفته ا. یام، srh'l/yqb خوانده شده است، نک.: نبس، "Herrscherinschriften"، [حاکمان کتیبه]، ص ۳۵۷، ش ۱۷۶]، Ry507/10) که او در میان کسانی بوده است که شاه را تا استحکامات نظامی مدابان در تهامه همراهی کرده‌اند. شرح مبتنی بر این مسئله، که این حوادث ۷ سال زودتر اتفاق افتاده‌اند، این مطلب را مردود نمی‌کند؛ مثلاً ۱۷۰ سال زودتر، رهبران قبیله یزانید، کتیبه سنگی بزرگی را در ابادان ساخته‌اند که عملکرد این سه نسل را گزارش می‌کند.

۱۰۷. C541/14-17، می‌توان ترجمه این کتیبه را در مولر، «Stele»، ص ۲۶۸ و نیز نبس، «حاکمان کتیبه»، ص ۳۶۲-۳۶۷ دید. بدیهی است معدیکرب بن سیمفع که طبق C541/17 از شورش کنده یزید بن کبشث علیه ابرهه حمایت می‌کند در C621/1 هم به همین نام است.